

تحلیل کیفری نقش زنان بزهکار در باندهای جرایم سازمان یافته مواد مخدر

سارا همت بهاری^{۱*}

عاطفه لورکجوری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۰۱ تاریخ چاپ: ۱۴۰۵/۰۶/۳۰

چکیده

این پژوهش با هدف تحلیل کیفری نقش زنان بزهکار در باندهای جرائم سازمان یافته، با تمرکز بر جرائم مواد مخدر انجام شد. تحلیل عوامل فردی، خانوادگی، روانی و اقتصادی نشان می‌دهد که محرومیت‌های اقتصادی، فقدان فرصت‌های شغلی مشروع، سوابق کیفری پیشین، اعتیاد، بحران‌های خانوادگی و محدودیت‌های آموزشی، از مهم‌ترین محرک‌های گرایش زنان به جرائم سازمان یافته محسوب می‌شوند. علاوه بر آن، ساختار اجتماعی و فرهنگی، فشارهای جنسیتی و محدودیت‌های هنجاری، نقش تعیین‌کننده‌ای در تسهیل ورود زنان به فعالیت‌های غیرقانونی ایفا می‌کند. یافته‌ها حاکی از آن است که بزهکاری زنان، علاوه بر ابعاد فردی، محصول تعامل پیچیده میان ساختارهای خانوادگی، محیط اجتماعی و عوامل اقتصادی است. روش تحقیق در این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی و کیفی می‌باشد. نتایج نشان داد که زنان در این ساختارهای مجرمانه، نقشی فراتر از یک نقش فرعی یا حمایتی دارند و اغلب به صورت چندلایه و پیچیده در عملیات‌های شبکه مشارکت می‌کنند؛ از جمله در حوزه‌های واسطه‌گری، پنهان‌سازی، هماهنگی و هدایت بخشی از فعالیت‌های مجرمانه. در نتیجه بر اساس این پژوهش، پیشگیری مؤثر از مشارکت زنان در جرائم سازمان یافته مستلزم رویکردی جامع و چندبعدی است که شامل آموزش و توانمندسازی اقتصادی، حمایت‌های اجتماعی، ارتقای آگاهی قانونی و اقدامات قضایی هدفمند باشد، تا ضمن کاهش آسیب‌های اجتماعی، فرصت‌های مشروع برای زنان تقویت شده و چرخه بزهکاری در سطح فردی و خانوادگی شکسته شود.

واژگان کلیدی

زنان بزهکار، جرائم سازمان یافته، مواد مخدر

^۱ کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران. (* نویسنده مسئول: Hematbaharisara@gmail.com)

^۲ استادیار گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران (Atefeh.lorkojuri@iau.ac.ir)

۱. مقدمه

جرائم سازمان یافته یکی از پیچیده ترین و چالش برانگیزترین مسائل حوزه حقوق کیفری و جرم شناسی معاصر به شمار می آیند که تهدیدی جدی برای امنیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع محسوب می شوند. در این بستر، نقش و مشارکت زنان به عنوان عاملان فعال در ساختار و عملکرد باندهای مجرمانه، به رغم اهمیت فراوان، تاکنون کمتر مورد توجه دقیق و علمی قرار گرفته است. نگرش سنتی به بزهکاری زنان عمدتاً بر مبنای الگوهای کلیشه ای و نابرابری های جنسیتی شکل گرفته و به همین دلیل، درک جامع و عمیق از ابعاد و کارکردهای آنان در جرائم سازمان یافته به ویژه در زمینه جرائم مواد مخدر نیازمند رویکردهای نوین و تحلیلی است. با توجه به تغییرات ساختاری در باندهای مجرمانه و افزایش سهم زنان در نقش های مختلف از جمله سرکردگی، پشتیبانی، اجرای عملیات و تسهیل فعالیت های مجرمانه، بررسی کیفری نقش آنان در این حوزه نه تنها ضرورتی علمی و عملی است، بلکه از منظر سیاست گذاری جنایی و اجتماعی نیز اهمیت بسزایی دارد. از یک سو، تحلیل دقیق ساختارهای مشارکت کیفری زنان می تواند به شناخت بهتر فرآیندهای تصمیم گیری، انگیزه ها و الگوهای رفتاری آنان کمک کند و از سوی دیگر، امکان طراحی سیاست های کیفری و اجتماعی کارآمدتر در زمینه پیشگیری و مقابله با جرائم سازمان یافته را فراهم آورد. تمرکز بر جرائم مواد مخدر به عنوان حوزه ای عمده و پراهمیت در فعالیت های باندهای مجرمانه، به دلیل گستردگی، پیامدهای ویرانگر اجتماعی و اقتصادی و پیچیدگی های خاص حقوقی، می تواند چشم اندازی دقیق تر از نقش زنان در چرخه جرم ارائه دهد. نوآوری این پژوهش در آن است که با تلفیق یافته های جرم شناختی با تحلیل حقوق کیفری، برای نخستین بار جایگاه زنان در ساختار باندهای مواد مخدر را به طور نظام مند بررسی کرده و خلأهای موجود در مقررات و سیاست های جنایی ایران را شناسایی می نماید. افزون بر این، پژوهش حاضر با بهره گیری از رویکردی تطبیقی، به مقایسه تجربه های موفق برخی نظام های حقوقی دیگر در زمینه مدیریت و کنترل نقش زنان در باندهای مجرمانه می پردازد تا مسیر تازه ای برای اصلاح قوانین و ارائه سیاست های جنایی نوین پیشنهاد کند. در نهایت، پرسش اصلی آن است که نقش زنان بزهکار در باندهای جرائم سازمان یافته با تأکید بر جرائم مواد مخدر چگونه قابل تحلیل کیفری است و چه راهکارهای نوآورانه ای می توان برای پیشگیری و مقابله با آن ارائه کرد؟ در پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر ضمن دانش افزایی در حوزه جرم شناسی زنان و حقوق کیفری، می کوشد الگویی نو برای تبیین جایگاه زنان در جرائم سازمان یافته ارائه دهد که قابلیت بهره گیری در سیاست گذاری های جنایی، برنامه های پیشگیرانه و اصلاحی را دارا باشد.

۲. مبانی نظری و ادبیات پژوهش

نظریات حقوقی فمینیستی معاصر، برخلاف تصور برخی، یکدست و یکسان نیستند؛ بلکه متنوع و گاه متکثرند و هر یک با رویکردها و تأکیدات متفاوت، به بازشناسی جایگاه زنان در حوزه جرم شناسی می پردازند. بخشی از جرم شناسان فمینیست، بر پایه تبعیض های آشکار و ساختاری موجود در برخورد جامعه با بزهکاران زن و مرد، مفهوم «جنسی کردن» جرم را با معیارهای «قدرت» و «اخلاق» مطرح کرده اند. از این منظر، زنانی که از هنجارهای حاکم بر رفتارهای جنسی و اخلاقی جامعه تخطی کنند، مجرم شناخته می شوند.

ماهیت جرم شناسی فمینیستی را می توان به عنوان مجموعه ای از دیدگاه ها تعریف کرد که بر تأثیرات تعاملات عرفی، اجتماعی و تفاوت های جنسیتی تأکید دارند و ساختارهای سلطه و تبعیض جنسیتی را به عنوان پایه های اصلی شکل گیری جرم و واکنش های قانونی می دانند. در این دیدگاه، جامعه کنونی به مثابه نظامی سرمایه داری و مبتنی بر جنسیت است که

دو رکن بنیادین «تبعیض جنسیتی» و «قدرت» آن را شکل داده‌اند؛ بدین معنا که مردان، بر اساس جایگاه قدرت اجتماعی، زنان را تحت سلطه و اقتدار خود قرار می‌دهند. از این رو، جرم‌شناسی فمینیستی، واکنش نهادهای مقابله‌ای مانند پلیس، دادگاه و زندان را از منظر جنسیت تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد چگونه این نهادها در بازتولید تبعیض‌های جنسیتی نقش دارند. با وجود اختلافات نظری متعدد، تمام گرایش‌های فمینیستی در جرم‌شناسی زنان بر این نکته اتفاق نظر دارند که تبعیض و سلطه مردانه، عامل اصلی فشار و اجحاف بر زنان و از جمله زنان بزهکار است. برخی نظریه‌پردازان به عوامل زیستی یا روانی زنان تأکید کرده و ریشه بزهکاری آنان را در زمینه‌های سرشتی و عاطفی جست‌وجو می‌کنند؛ اما اکثریت بر نقش سلطه اجتماعی و ساختارهای نابرابر تأکید دارند که زنان را در موقعیت‌های محروم و آسیب‌پذیر قرار می‌دهد. اختلافات اساسی درون این دیدگاه‌ها نیز در میزان آزادی و اختیار زنان در ارتکاب جرم نهفته است؛ برخی معتقدند که زنان به واسطه جبر و فشارهای اجتماعی، اختیار چندانی ندارند و بزهکاری آنان عمدتاً محصول شرایط بیرونی است، در حالی که گروهی دیگر، استقلال اراده و مسئولیت فردی زنان را برجسته می‌کنند. (ایزدی و مهدوی کنی، ۱۳۹۹: ۵۴-۶۰)

برخی نظریه‌پردازان از جمله پولاک بر این باورند که آمار رسمی جرایم ارتكابی توسط زنان، تصویری ناقص و کمتر از واقعیت ارائه می‌دهد. به اعتقاد وی، عملکرد دستگاه‌های رسمی همچون پلیس و قضات محاکم موجب می‌شود که بسیاری از جرایم زنان گزارش نشده و در نتیجه آمارهای موجود به شدت کم‌نمایی کند. پولاک معتقد است زنان به اندازه مردان مرتکب جرم می‌شوند، اما جرایم‌شان به دلیل ماهیت خاص و دشواری شناسایی، کمتر ثبت می‌گردد و این امر موجب پوشیدگی گسترده جرایم زنان می‌شود. با این وجود، برخی مطالعات گذشته این ادعا را به چالش کشیده‌اند و نشان داده‌اند که این تحلیل به تنهایی نمی‌تواند تمام واقعیت‌های مربوط به بزهکاری زنان را تبیین کند. جرم‌شناسی سنتی به‌طور عمده مبتنی بر دیدگاه‌های مردسالارانه است؛ به گونه‌ای که هم مبتکران نظریه و هم موضوع پژوهش‌ها عمدتاً مردان بوده‌اند. این رویکرد موجب غفلت از بزهکاری زنان و نادیده گرفتن تفاوت‌های جنسیتی در چرخه جرم شده است. در این چارچوب، برخی پژوهشگران جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی را به عنوان یکی از عوامل اصلی تفاوت در میزان بزهکاری میان زنان و مردان معرفی کرده‌اند. نگاه زیست‌شناختی به بزهکاری زنان، از زمان لومبروزو تا به امروز تلاش کرده است رفتار مجرمانه زنان را با ویژگی‌های بیولوژیکی و فیزیولوژیکی آنان توضیح دهد. لومبروزو با استناد به نظریه آتاویسم، معتقد بود زنان به دلیل ویژگی‌هایی مانند غریزه مادری، ضعف جسمانی و هوش کمتر، به مراتب کمتر از مردان مرتکب جرم می‌شوند. او همچنین تأکید داشت که بزهکاری زنان اغلب ریشه در دغدغه‌های جنسی دارد و زیبایی و جوانی زنان به ویژه روسپیان، باعث می‌شود که رفتارهای مجرمانه آنان به نوعی چشم‌پوشی شود. اگرچه بسیاری از جنبه‌های زیست‌شناختی این نظریه‌ها امروزه بی‌اعتبار شده‌اند، اما پژوهش‌های معاصر همچنان به تأثیرات هورمونی و زیستی در رفتارهای انحرافی و مجرمانه زنان توجه دارند. از منظر روان‌شناختی، مطالعات نشان می‌دهد که ویژگی‌های شخصیتی، بحران‌های هویتی، تعارضات خانوادگی، و تجربه خشونت‌های خانوادگی و اجتماعی، نقش مهمی در بزهکاری زنان دارند. در مجموع، بررسی‌های متعدد نشان می‌دهد که بزهکاری زنان پدیده‌ای پیچیده و چندبعدی است که نیازمند رویکردی فراگیر و ترکیبی از عوامل زیستی، روانی، اجتماعی و فرهنگی است. نادیده گرفتن این پیچیدگی و تمرکز صرف بر مدل‌های جرم‌شناسی سنتی مبتنی بر الگوهای مردانه، نمی‌تواند به تبیین کامل و دقیق رفتارهای مجرمانه زنان کمک کند و سیاست‌های جنایی و پیشگیرانه مؤثر را رقم زند. (جربانی، ۱۳۸۹: ۹۲-۹۹)

جرم‌شناسی فمینیستی اهمیت بسیاری در آشکار کردن نقش زنان در جرائم سازمان‌یافته دارد. دیدگاه‌های سنتی، مردان را محور فعالیت‌های جنایی و زنان را در موقعیت‌های فرعی یا قربانیان قرار می‌دهند و گاهی با کلیشه‌های جنسی یا روانی درباره آن‌ها قضاوت می‌کنند. با ظهور رویکردهای فمینیستی از دهه ۱۹۷۰، این دیدگاه‌ها نقد شد و توجه بیشتری به مشارکت فعال زنان در فعالیت‌های جنایی معطوف گردید. با وجود این پیشرفت، تحقیقات موجود درباره نقش زنان در جرائم خشونت‌آمیز و سازمان‌یافته هنوز محدود و ناقص است و اغلب بر داده‌های کمی متکی‌اند. پژوهش‌های کیفی و عمیق، به ویژه آن‌هایی که مستقیماً با زنان درگیر در سازمان‌های جنایی انجام شوند، می‌توانند دلایل مشارکت آن‌ها و نوع نقش‌هایشان را روشن کنند. همچنین نگاه تقاطعی می‌تواند به فهم بهتر جایگاه زنان در این ساختارها و کاهش کلیشه‌های موجود کمک کند. (Guerreiro, Gomes, Sousa, 2022))

نقش زنان در جرائم سازمان‌یافته، به ویژه در حوزه جرائم مواد مخدر، از جمله موضوعات مهم و پیچیده جرم‌شناسی و حقوق کیفری است که طی سال‌های اخیر مورد توجه محققان داخلی و بین‌المللی قرار گرفته است. مشارکت زنان در این نوع جرائم، فراتر از نقش‌های فرعی یا حاشیه‌ای است و در بسیاری موارد شامل فعالیت‌های سازمان‌یافته و هماهنگ است که اهداف اقتصادی، قدرتی و اجتماعی گروه‌های جنایی را تحقق می‌بخشد. مطالعات محمدابراهیم شمس‌ناتری (۱۳۸۳) نشان می‌دهد که جرائم سازمان‌یافته مجموعه‌ای از فعالیت‌های هماهنگ هستند که افراد برای دستیابی به منافع مادی و قدرتی خاص، با بهره‌گیری از هر نوع ابزار و روش مجرمانه، اقدام به فعالیت غیرقانونی می‌کنند. از این منظر، زنان در این گروه‌ها نه تنها نقش مشارکت‌کننده، بلکه در بسیاری موارد نقش برنامه‌ریز و هماهنگ‌کننده را نیز ایفا می‌کنند، که تحلیل کیفری و تعیین مسئولیت آنان را پیچیده‌تر می‌سازد. از سوی دیگر، نگاه فمینیستی و اسلامی به دادرسی زنان بزهکار، به ویژه در پژوهش‌های نرگس ایزدی و صدیقه مهدوی‌کنی (۱۳۹۹)، نشان می‌دهد که نظام قضایی با در نظر گرفتن شرایط جسمانی، خانوادگی، اجتماعی و ویژگی‌های جنسیتی زنان، می‌تواند رویکردی افتراقی و متناسب با عدالت رأفت اسلامی اتخاذ کند. این مطالعات حاکی از آن است که سیاست جنایی اسلامی، حتی پیش از ظهور نظریه‌های جرم‌شناسی فمینیستی، به ضرورت دادرسی افتراقی زنان بزهکار توجه داشته است. چنین رویکردی نشان می‌دهد که عدالت کیفری مؤثر، نیازمند شناخت دقیق عوامل فردی و محیطی زنان بزهکار است. در حوزه جرائم مواد مخدر، پژوهش عباسعلی اکبری و سالار صادقی (۱۳۹۹) نشان می‌دهد که سیاست کیفری ایران، همواره رویکردی پیشگیرانه و سرکوبگرانه داشته است و تعیین مجازات‌ها به نحوی طراحی شده که هم بازدارندگی ایجاد کند و هم میزان جرم را کاهش دهد. با این حال، بررسی‌های تحلیلی نشان می‌دهد که سیاست کیفری مبتنی بر مجازات اعدام، علی‌رغم شدت و سخت‌گیری، نتوانسته است به طور کامل از ارتکاب جرائم مواد مخدر جلوگیری کند و نیازمند بازنگری در سیاست‌های پیشگیری کیفری و توجه ویژه به شرایط مشارکت زنان در این جرائم است. در مجموع، پیشینه پژوهش‌ها نشان می‌دهد که تحلیل نقش کیفری زنان بزهکار در باندهای جرائم سازمان‌یافته نیازمند رویکردی چندبعدی است. این رویکرد باید هم عوامل فردی و روان‌شناختی، هم شرایط خانوادگی و فرهنگی، هم عوامل اقتصادی و اجتماعی، و هم ساختار سازمانی گروه‌های جنایی را در نظر گیرد. شناخت این ابعاد به نظام کیفری کمک می‌کند تا در تعیین مسئولیت، مجازات و سیاست‌های پیشگیرانه، عدالت، بازدارندگی و کارآمدی بیشتری برقرار شود و امکان کاهش مشارکت زنان در جرائم سازمان‌یافته فراهم گردد.

۳. روش‌شناسی پژوهش

روش تحقیق در پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی و به صورت کیفی باشد و اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای گردآوری شده است. با استفاده از مطالعه منابع و فیش برداری به بررسی موضوع پرداخته شده است و در نهایت به جمع‌بندی مطالب پرداخته و پیشنهادات داده شده است.

۴. یافته‌های پژوهش

تعریف جرایم سازمان یافته جرایم سازمان یافته

تعاریف متعددی از مفهوم جرم سازمان یافته ارائه شده است که هر یک با وجود تفاوت‌هایی در جزئیات، از نظر ماهوی و مفهومی نقاط مشترکی دارند. یکی از تعریف‌های مختصر و در عین حال قابل توجه، جرم سازمان یافته را به عنوان فعالیت مجرمانه مستمری که در قالب هماهنگی میان اعضا صورت می‌پذیرد معرفی می‌کند. این تعریف با گسترش دامنه شمول خود، هرگونه جرمی را که توسط دو یا چند نفر به صورت مشارکتی یا تعاونی انجام می‌شود در بر می‌گیرد و از این حیث جامعیت قابل توجهی دارد؛ اما از آنجا که نمی‌تواند تمامی ابعاد و پیچیدگی‌های جرم سازمان یافته را به‌طور کامل پوشش دهد، نمی‌تواند به عنوان تعریفی نهایی یا مبنایی در تحلیل‌های تخصصی تلقی شود. از سوی دیگر، بسیاری از جرم‌شناسان توافق دارند که جرم سازمان یافته، مجموعه‌ای از اقدامات مستمر مجرمانه است که با هدف کسب سود و منفعت از طریق اجرای فعالیت‌های غیرقانونی مورد نیاز جامعه انجام می‌پذیرد. این تعریف ضمن توجه به استمرار فعالیت‌ها، نسبت به تعداد مرتکبان و نقش محوری برخی از آنان تأکید کمتری دارد، اما همچنان نمی‌تواند تمامی ابعاد این پدیده پیچیده را بازتاب دهد. در تعاریف تکمیلی‌تر، جرم سازمان یافته به عنوان اقدام مجرمانه‌ای شناخته می‌شود که توسط گروه‌ها یا افرادی که از پیوندهای اجتماعی نزدیک برخوردارند، به منظور کسب منافع مادی و قدرت انجام می‌شود؛ امری که ماهیتی غیرایدئولوژیک داشته و بر اساس اهداف اقتصادی و سیاسی طراحی شده است این رویکرد، دامنه تحلیل جرم سازمان یافته را فراتر از صرفاً جنبه‌های فردی یا مشارکتی آن برده و بر ساختار اجتماعی و انگیزه‌های اقتصادی آن تأکید می‌ورزد. با وجود تنوع و گاه تعارض در تعاریف ارائه شده، اغلب نظریه‌پردازان جرم‌شناسی اذعان دارند که تعاریف موجود در مرحله پژوهش و بررسی میدانی قابلیت به کارگیری عملی دارند و تعریفی جامع و فراگیر که بتواند به صورت کامل پدیده جرم سازمان یافته را تبیین کند، هنوز در دسترس نیست در این میان، یکی از تعاریف کاربردی و فراگیر که توسط سازمان پلیس بین‌المللی (اینترپل) ارائه شده، جرم سازمان یافته را به عنوان فعالیت غیرقانونی گروهی از مجرمان دارای ساختار منسجم و هماهنگ می‌داند که هدف اصلی آن کسب درآمد و پول بوده و غالباً با ایجاد رعب و فساد به بقای خود ادامه می‌دهد با توجه به تعدد تعاریف و ضرورت دستیابی به معیار واحد، به نظر می‌رسد تعریفی که ترکیبی از وجوه مشترک تعاریف پیشین باشد، قابلیت ارجاع و کاربرد بیشتری در مباحث آتی داشته باشد. بر این اساس، جرم سازمان یافته را می‌توان به عنوان فعالیت‌های غیرقانونی مستمر و هماهنگ گروهی از اشخاص تعریف نمود که با هدف کسب منافع مادی و قدرت سیاسی صورت می‌پذیرد و برای تحقق اهداف خود از تمامی ابزارهای مجرمانه بهره می‌جوید (شمس ناتری، ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۰۹).

جنایات سازمان یافته فراملی، یکی از معضلات جدی جهان امروز است که بدون همکاری‌های مؤثر میان کشورهای مختلف، امکان مقابله و سرکوب آن به صورت کامل وجود ندارد. کنوانسیون‌های بین‌المللی در این زمینه اتفاق نظر دارند که برای رفع این مشکل، ضروری است که موارد مندرج در کنوانسیون‌ها در قوانین داخلی کشورها وارد شده و با جرم‌انگاری دقیق این جرایم، همکاری‌های لازم برای اجرای آن‌ها به عمل آید. کنوانسیون ملل متحد علیه جرایم

سازمان یافته فراملی (کنوانسیون پالرمو) که براساس قطعنامه ۵۵/۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۰ در شهر پالرمو، ایتالیا تصویب شد و از ۲۹ دسامبر ۲۰۰۰ به امضا و تصویب کشورهای عضو گردید، به عنوان مهم ترین سند بین المللی در مبارزه با جرایم سازمان یافته فراملی شناخته می شود. ماده یک این کنوانسیون هدف از تدوین آن را تقویت همکاری های بین المللی برای مقابله مؤثر با این گونه جرایم اعلام می کند. در این کنوانسیون، تعریفی از جرایم سازمان یافته فراملی ارائه نشده، اما ماده ۵ صرفاً به جرم انگاری مشارکت در یک گروه جنایتکار سازمان یافته پرداخته است. دلیل این تمرکز، ارتباط تنگاتنگ میان جرایم سازمان یافته فراملی و گروه های جنایتکار سازمان یافته است که الزاماً باید همراه و هم راستا باشند. ماده ۵ مقرر می دارد: هر دولت عضو باید اقدامات قانونگذاری و اجرایی لازم را اتخاذ نماید تا موارد زیر را جرم انگاشته و تحت پیگرد قانونی قرار دهد، از جمله: توافق برای ارتکاب جرم به منظور کسب منافع مالی یا مادی. بر اساس ماده ۲ کنوانسیون پالرمو، گروه مجرمانه سازمان یافته عبارت است از گروهی تشکیل شده از سه نفر یا بیشتر که برای مدت معین با هدف ارتکاب یک یا چند جرم شدید یا اعمال مجرمانه مندرج در کنوانسیون، به منظور کسب منفعت مالی یا غیر مالی، به صورت هماهنگ فعالیت می کند. همچنین دولت ها باید اقدامات مؤثر دیگری مانند پیشگیری از شروع یا مشارکت در ارتکاب این جرایم، سازماندهی، هدایت، تسهیل، کمک یا تشویق به ارتکاب این جرایم را جرم انگاری کنند (گلستانی و پهلوانی، ۱۳۹۱: ۱۴۱-۱۴۰) هرچند از نظر تاریخی گفته می شود که مفهوم «جرایم سازمان یافته» در ایالات متحده آمریکا ظهور کرده است، اما این تصور نادرست است که جرم سازمان یافته پدیده ای نوین باشد. سابقه این نوع جرایم به پیدایش دولت های مدرن بازمی گردد و همواره منافع مالی، نیروی محرکه اصلی پشت این پدیده بوده است. در معنای سنتی، پیگیری منفعت مادی، محور اصلی شکل گیری و استمرار جرایم سازمان یافته به شمار می رود. کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با جرایم سازمان یافته در بند الف ماده ۲، «گروه مجرمانه سازمان یافته» را به صورت گروهی متشکل از سه یا چند نفر تعریف می کند که برای دوره زمانی مشخص فعالیت می کنند و به طور هماهنگ با هدف ارتکاب یک یا چند جرم یا تخلف جدی مندرج در کنوانسیون، به منظور تحصیل مستقیم یا غیرمستقیم منافع مالی یا سایر منافع مادی اقدام می نمایند. بند ج همان ماده نیز تصریح دارد که گروه سازمان یافته، گروهی نیست که به صورت تصادفی یا غیرمنظم برای ارتکاب فوری جرم شکل گیرد، بلکه لازمه آن داشتن نقش های تعریف شده رسمی، استمرار عضویت و ساختار توسعه یافته است. بنابراین، اگر افراد به صورت آنی گروهی تشکیل دهند و آن گروه صرفاً تصمیم به ارتکاب جرم بگیرد، از شمول مفهوم گروه سازمان یافته در معنای کنوانسیون خارج خواهد شد. با این حال، به نظر می رسد که گروه هایی که به طور تصادفی و غیرمنظم شکل گرفته اند، می توانند تحت شمول ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی قرار گیرند، و این نشان می دهد که قانونگذار ایران به تعریف سختگیرانه و گسترده تری از سازمان های مجرمانه توجه داشته است. از آنجا که تعریف ها و ابزارهای بین المللی جایگزین مقررات داخلی نمی شوند و هر کشور قانون جزایی خاص خود را دارد، پذیرش این تعریف توسط قانونگذار ایران مغایرتی با مقررات بین المللی ندارد. ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی از عبارت «گروه نسبتاً منسجم» استفاده کرده است که نشان دهنده آن است که گروه نیازی به انسجام کامل ندارد و انسجام نسبی برای تحقق مفهوم گروه مجرمانه کافی است. طبق تبصره ۱ همین ماده، گروه مجرمانه عبارت است از «گروهی نسبتاً منسجم، متشکل از سه نفر یا بیشتر، که برای ارتکاب جرم تشکیل می شود یا پس از تشکیل، هدف آن برای ارتکاب جرم منحرف می گردد». بنابراین، حداقل اعضای یک گروه سه نفر است. این الزام مشابه ماده ۴۹۸ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۵ است که برای تشکیل دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی به منظور برهم زدن نظم عمومی، حداقل سه نفر لازم دانسته است،

اما نباید آن را با مواد ۶۱۰ و ۶۱۱ که درباره تبانی دو نفر برای ارتکاب جرم صحبت می کنند، اشتباه گرفت. تفاوت اصلی این است که در مواد ۱۳۰ و ۴۹۸، منظور قانونگذار گروه مجرمانه است، اما در مواد ۶۱۰ و ۶۱۱، تبانی برای ارتکاب جرم مدنظر است. حتی اگر تعداد افراد تبانی بیش از دو نفر باشد، اگر این تبانی شکل سازمان یافته داشته باشد، مشمول ماده ۱۳۰ یا ۴۹۸ خواهد بود. از دیدگاه قانونگذار، تحقق مفهوم گروه مجرمانه مستلزم نسبی بودن انسجام است. این بدان معناست که گروه باید هدفمند و سازمان یافته بوده و سلسله مراتبی مشخص داشته باشد، اما لزوماً به وجود یک رهبر یا اداره کننده وابسته نیست. اعضا می توانند به صورت جمعی و هماهنگ برای تحقق هدف مشترک اقدام کنند، بدون آنکه دستورات خود را از یک فرد واحد دریافت نمایند. انسجام نسبی گروه به معنای تعقیب هدف واحد و مشترک است که اعضا را گرد هم می آورد و مهم ترین عامل استمرار گروه نیز همین هدف مشترک است. ثبت رسمی گروه ضرورتی ندارد و حتی ممکن است گروهی به صورت غیررسمی فعالیت کند، چرا که ماهیت فعالیت های مخفی و مجرمانه اغلب مانع ثبت رسمی می شود؛ چیزی که اهمیت دارد، وجود و ادامه حیات گروه است. نمونه ای تاریخی از سازمان مجرمانه، مافیا در جزایر سیسیل ایتالیا است. مافیا به عنوان نیرویی قوی، شکست ناپذیر و مخفی شناخته شد و مشروعیت آن یا مورد سؤال بود و یا انکار می شد. مافیا به عنوان «دولت در سایه» تعبیر می شود؛ مجموعه ای سیاسی که گاه با دولت مخالفت می کند و گاه در ساختار حکومتی نفوذ می یابد. جرم سازمان یافته در کشورهای شایع تر است که حاکمیت قانون ضعیف باشد. ویژگی های اصلی گروه مجرمانه عبارتند از: استمرار فعالیت گروه فراتر از عمر اعضا، سازماندهی سلسله مراتبی با ادارات وابسته، سخنگیری در عضویت و الزام به وفاداری و رازداری، بزهکاری مستمر برای تحصیل درآمد، استفاده از خشونت و تهدید برای حفظ منافع گروه و اهداف مالی و قدرتی. گروه های مجرمانه ممکن است همزمان به فعالیت های مشروع و نامشروع مشغول باشند و شبکه های تأمین مالی پیچیده ای داشته باشند که بقای گروه را تضمین می کند. همکاری بین گروه ها و سازمان های تروریستی نیز طی ۲۵ سال گذشته باعث افزایش موفقیت آنها در بهره گیری از تخصص و منابع یکدیگر شده است. به این ترتیب، قانونگذار ایران با استفاده از عبارت «نسباً منسجم» بیان کرده است که هماهنگی کامل بین اعضا الزامی نیست و حتی در مواردی که روش ارتکاب جرم یا منابع مالی بین اعضا اختلاف نظر وجود داشته باشد، انسجام نسبی برای تحقق گروه مجرمانه کافی است. موفقیت گروه های سازمان یافته به همکاری و تعامل بین اعضا، بهره گیری از منابع مالی و حفظ هدف مشترک وابسته است و این همان زمینه ای است که قانونگذار ایران در ماده ۱۳۰ به آن توجه داشته است. (رحمدل، ۱۳۹۸: ۹۴-۸۸)

جرایم سازمان یافته در حقوق ایران

در حقوق ایران، تعریف مشخص و جامعی برای جرایم سازمان یافته وجود ندارد و همچنین قانون مستقلی برای مبارزه با این نوع جرایم تصویب نشده است. با این حال، ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مجازات این دسته از جرایم را غیرقابل تعویق و تعلیق اعلام کرده است. به نظر می رسد در خصوص تعیین اینکه آیا جرمی سازمان یافته است یا خیر، قانونگذار ایران اختیار قاضی را بر اساس تشخیص عرفی قرار داده است. این واگذاری اختیار به قاضی بدون تعیین معیارها و ضوابط دقیق، با اصول تفسیر قوانین کیفری مغایرت دارد و محل نقد است. همچنین ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی اصطلاح «گروه مجرمانه» را مطرح کرده که به نظر می رسد هدف قانونگذار ارائه تعریفی از گروهی بودن جرم است و نه تعریف جامع و دقیقی از جرم سازمان یافته. شیوه تنظیم این ماده بیشتر ماهیتی فقهی دارد و تأکید بر گروه مجرمانه است تا جرم سازمان یافته به معنای مدرن آن. برخی نویسندگان حقوق کیفری تلاش کرده اند جرایم سازمان یافته را از منظر فقهی

بررسی کنند و مثلاً قوادی را برابر با قاچاق زنان بدانند؛ اما باید گفت در فقه اسلامی تعریفی از جرم سازمان یافته وجود ندارد و قوادی با قاچاق زنان تفاوت‌های اساسی دارد. به عنوان مثال، قاچاق زنان برای انجام اعمال منافی عفت، زنا یا ازدواج اجباری یا اختیاری و یا مشارکت در قاچاق مواد مخدر، اسلحه و مهمات نمی‌تواند مصداق قوادی فقهی باشد. در جرایم سازمان یافته، معمولاً سلسله مراتب و درجات خاصی وجود دارد. هرچند نقش عملیاتی و مستقیم غالباً بر عهده مباشران جرم است، اما رهبران، سرکردگان و آمران، سازمان را طراحی، هدایت و مدیریت می‌کنند. از منظر قواعد سنتی حقوق جزا، این افراد تنها معاون جرم محسوب می‌شوند و مجازات کمتری نسبت به مباشران دارند؛ در حالی که این تفاوت با فلسفه مجازات که بر عدالت و حفظ نظم عمومی تأکید دارد، ناسازگار است. این مشکل به وضوح در ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی قابل مشاهده است. با وجود فقدان تعریف دقیق از جرم سازمان یافته در قوانین ایران، بند «س» ماده ۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، به تعریف و جرم‌انگاری قاچاق سازمان یافته پرداخته است. به نظر می‌رسد قانونگذار در این تعریف، به گروه مجرمانه ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی استناد کرده است. این ماده قاچاق سازمان یافته را به جرمی گفته که توسط گروهی منسجم شامل حداقل سه نفر و با برنامه‌ریزی، هدایت و تقسیم کار انجام می‌شود که هدف آن ارتکاب جرم قاچاق است. اگرچه جرم‌انگاری قاچاق سازمان یافته اقدام مثبتی است، اما جرایم سازمان یافته تنها محدود به قاچاق کالا نیستند. مواردی مانند پولشویی، کالهدراری، تقلب مالی و مالیاتی، قاچاق انسان و قاچاق زنان و کودکان برای بهره‌کشی نیز در این حوزه قرار دارند که نیازمند جرم‌انگاری صریح و روشن از سوی قانونگذار هستند. بر اساس ماده ۹ قانون مدنی، عهدنامه‌ها و قراردادهایی که مطابق قانون اساسی بین دولت ایران و دیگر کشورها منعقد شده باشند، حکم قانون را دارند. در زمینه مبارزه با جرایم سازمان یافته، چندین قرارداد بین ایران و کشورهای دیگر وجود دارد، از جمله قرارداد همکاری بین ایران و یونان در سال ۱۳۷۳ که شامل موضوعات امنیتی، انتظامی و مبارزه با مواد مخدر است و نیز قرارداد همکاری بین ایران و قزاقستان در سال ۱۳۷۸ که موضوع آن جرایم سازمان یافته و تروریسم است. اما شاید مهم‌ترین مقرر در حقوق ایران در این زمینه، کنوانسیون پالرمو باشد که در بهمن ۱۳۹۶ با ۱۳۲ رأی موافق در مجلس شورای اسلامی تصویب شد، اما شورای نگهبان آن را تأیید نکرد. شورای نگهبان دلیل مخالفت خود را مغایرت این کنوانسیون با سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی و امنیتی اعلام کرد. این در حالی است که مطابق اصل ۹۰ قانون اساسی، وظیفه شورای نگهبان صرفاً بررسی تطابق مصوبات مجلس با شرع مقدس و قانون اساسی است و ورود به سیاست‌های کلی نظام، بر عهده مجمع تشخیص مصلحت نظام است. (ابراهیمی فرانی و صیدی، ۱۴۰۰: ۶۵-۶۳)

سیاست کیفری ایران در برابر جرایم مواد مخدر

سیاست جنایی تقنینی به معنای سلیقه و انتخاب قانونگذاران در مواجهه با جرائم و تعیین مجازات‌ها و به طور کلی نحوه مقابله با پدیده‌های مجرمانه و دادرسی آنهاست. در ایران، با توجه به مقررات مربوط به جرائم مواد مخدر، مرجع اصلی سیاست‌گذاری در این زمینه، مجمع تشخیص مصلحت نظام شناخته می‌شود. این مرجع، مطابق با ماده ۴۵ اصلاحیه سال ۱۳۸۹ قانون مبارزه با مواد مخدر، اختیار اصلاح این قانون را در راستای اهداف پیشگیری کیفری بر عهده دارد. یکی از شاخصه‌های مهم سیاست جنایی تقنینی در ایران، تأکید بر مجازات اعدام برای جرائم خاص مواد مخدر است؛ امری که نمایانگر رویکرد جرم‌انگاری اصولی مبتنی بر افکار عمومی و اهداف پیشگیری کیفری است. با این حال، تجربه بین‌المللی نشان می‌دهد که تنها تعداد محدودی از کشورها، از جمله ایران، برای قاچاق مواد مخدر مجازات اعدام در نظر گرفته‌اند و این اقدام عمدتاً در راستای پیشگیری بازدارنده از ارتکاب جرم اتخاذ می‌شود. قانونگذار در فرآیند تقنین و تعیین مجازات،

باید همواره موازنه‌ای میان شدت مجازات و اهداف پیشگیری کیفری برقرار کند. به عبارت دیگر، در پیشگیری از جرائم، استفاده از ابزارهای کیفری شدید تنها زمانی مجاز و موثر است که بتواند از آزادی و حیثیت افراد دفاع کرده، نظم عمومی را حفظ نموده و بازدارندگی لازم را ایجاد کند. علاوه بر این، قانونگذار ملزم است در طراحی مجازات‌ها، محدوده‌ای از گزینه‌های متنوع ارائه دهد تا هر نوع جرم با توجه به شرایط خاص آن مورد انطباق قرار گیرد و اصول عدالت کیفری و تناسب مجازات رعایت شود. ظرفیت‌ها و ابزارهای قانونی برای ایجاد تناسب میان جرم و مجازات شامل تعیین حداقل و حداکثر مجازات‌ها، تخفیف و تشدید مجازات، و همچنین اعطای اختیارات قضات دادگاه‌ها در اجرای مجازات‌هاست. این سازوکارها، امکان تطبیق سیاست جنایی با ویژگی‌های خاص هر جرم و مرتکب را فراهم می‌کنند و مانع از اعمال مجازات‌های غیرمنصفانه یا سختگیرانه می‌شوند. در نهایت، هر مداخله کیفری که منجر به تحمیل ضمانت اجرای قانونی می‌شود، باید مبتنی بر استدلال قابل توجیه و رعایت حقوق فرد باشد؛ زیرا مردم حق دارند از مجازات‌های غیرعادلانه و برخوردهای بدنام‌کننده دولت مصون باشند و قانونگذار موظف است در هر مورد، دلیل مشروعیت تحمیل مجازات را ارائه کند. (اکبری و صادقی، ۱۳۹۹: ۹۴-۹۳) در چارچوب آموزه‌های جرم‌شناختی، یکی از مهم‌ترین راهبردها، تشدید سزادهی برای مجرمان خطرناک است. بر اساس بند واحده قانون، افرادی که سابقه محکومیت قطعی به اعدام، حبس ابد یا حبس بالای پانزده سال دارند، در صورت ارتکاب جرایم موضوع این قانون، مشمول مجازات «افساد فی الأرض» خواهند بود. این رویه نشان‌دهنده باور عمیق قانونگذار به لزوم مقابله با خطرپذیری بالای این مجرمان است، چرا که ناکامی در این مسیر موجب تکرار جرم و تهدید امنیت اجتماعی می‌شود. همچنین، سیاست کیفری ایران توجه ویژه‌ای به استفاده از سلاح توسط گروه‌های مجرمانه دارد. بررسی‌های جهانی نشان می‌دهد که گروه‌های بزهکار بین‌المللی برای پیشبرد اهداف خود، به استفاده از ابزارهای مسلحانه تمایل فزاینده‌ای نشان می‌دهند و قاچاق مسلحانه مواد مخدر، در این میان اهمیت ویژه‌ای دارد. قانونگذار ایران با پیش‌بینی تشدید مجازات در صورت همراهی سلاح با قاچاق، به صورت عملی، این واقعیت جامعه‌شناختی را در سیاست کیفری بازتاب داده است. علاوه بر این، تحلیل ساختار گروه‌های مجرمانه نشان می‌دهد که قاچاق مواد مخدر نیازمند برنامه‌ریزی و تأمین منابع انسانی و مالی است. توجه قانونگذار به این واقعیت و پیش‌بینی مجازات‌های ویژه برای سردهسته‌ها و اعضای کلیدی گروه‌ها، نشان‌دهنده بهره‌گیری از یافته‌های دکترین بین‌المللی جرم‌شناسی و آگاهی از سلسله مراتب و ساختار داخلی این گروه‌ها است. این رویکرد باعث می‌شود که سیاست کیفری ایران همزمان با پاسخ‌دهی به رفتارهای مجرمانه، اثرگذاری خود را در سطح جامعه و امنیت اجتماعی تقویت کند. در حوزه کیفرشناختی، اصلاحات قانون مبارزه با مواد مخدر به ویژه محدود کردن مجازات اعدام و حبس ابد و استفاده از مجازات‌های جایگزین، بیانگر درک عمیق از ناکافی بودن مجازات‌های صرفاً بازدارنده است. تجربه نشان داده است که اعدام کنشگران میدانی شبکه‌های قاچاق مسلحانه، نه تنها اثر بازدارنده مؤثر ندارد، بلکه باعث انگیزه‌های انتقام‌جویانه و استمرار چرخه جرم می‌شود. از این رو، سیاست کیفری ایران در جهت هدایت کنش‌های مجرمانه به سمت مجازات‌های سازنده و اصلاحی پیش رفته است. همچنین، استفاده از مجازات‌های مالی به عنوان مکمل، با رعایت اصل تناسب جرم و مجازات، یکی دیگر از ابزارهای سیاست کیفری ایران در مقابله با قاچاق مواد مخدر است. این مجازات‌ها، شامل جزای نقدی و ضبط اموال، با در نظر گرفتن سودآوری اقتصادی این جرایم و تأثیر آن در اقتصاد زیرزمینی، طراحی شده‌اند تا اثرگذاری کیفری افزایش یافته و انگیزه ارتکاب جرم کاهش یابد. در نهایت، پیش‌بینی مجازات افساد فی الأرض برای مرتکبان شرایط خاص، یکی از شاخص‌ترین راهبردهای کیفرشناختی قانونگذار است. این رویکرد با تمرکز بر خطرناکی

رفتارهای مجرمان و نیاز به تضمین امنیت اجتماعی، نشان می‌دهد که سیاست کیفری ایران نه تنها مبتنی بر بازدارندگی، بلکه مبتنی بر تحلیل جامع ساختار گروه‌های مجرمانه و پیشگیری اجتماعی است. (حسینی و دیگران، ۱۴۰۲: ۱۳۸-۱۳۴)

مواد مخدر در نظام حقوقی ملی و بین‌المللی

با عنایت به فقدان تعریفی جامع و واحد از اصطلاح «مواد مخدر» در نظام‌های حقوقی ملی و اسناد بین‌المللی، قانون‌گذاران غالباً به جای ارائه تعریفی مفهومی و ماهوی، از رویکرد فهرست‌محور بهره‌جسته و انواع مشخصی از مواد را احصا نموده‌اند؛ فهرستی که حسب ضرورت، قابلیت مراجعه و استناد در فرآیندهای کیفری را داراست. با این حال، این شیوه نیز از حیث کارآمدی سیاست جنایی با چالش‌های بنیادین مواجه است؛ زیرا تحولات مستمر در عرصه تولید مواد روان‌گردان صنعتی و تغییر ترکیبات شیمیایی آن‌ها در آزمایشگاه‌های پیشرفته، موجب می‌شود قانون‌گذار و نهادهای متولی همواره چند گام از تولیدکنندگان، توزیع‌کنندگان و مصرف‌کنندگان این مواد عقب‌تر باشند. از مباحث قابل توجه در این حوزه، جایگاه حقوقی الکل و نحوه مواجهه سیاست جنایی با آن است. پرسش بنیادین این است که آیا مشروبات الکلی باید در زمره مواد مخدر تلقی شوند یا خیر؟ اگرچه از منظر علمی، اصطلاحی و جرم‌شناختی، الکل و تریاک هر دو در طبقه‌بندی مواد مخدر قرار می‌گیرند و آثار زیان‌بار آن‌ها بر جسم، روان، فرهنگ و ساختار اجتماعی تا حد زیادی قابل مقایسه است، اما در سطوح ملی و بین‌المللی، سیاست‌های کیفری متفاوتی در قبال الکل اعمال می‌شود که ریشه در ملاحظات تاریخی، فرهنگی و حتی اقتصادی دارد. از منظر جرم‌شناسی، الکل همانند بسیاری از مواد مخدر، در ذات خود مطلقاً زیان‌آور نیست و تنها سوءمصرف آن است که پیامدهای جدی و مخرب ایجاد می‌کند؛ همان‌گونه که در منابع و حیانی نیز به وجود منافع اندک و مضار سنگین آن تصریح شده است. در خصوص دیگر مواد، از جمله تریاک به عنوان کهن‌ترین ماده مخدر طبیعی حاصل از کشت خشخاش، شواهد تاریخی حاکی از آن است که مصرف آن در ابتدا کارکردی دارویی و مسکن داشته و معضلی اجتماعی محسوب نمی‌شده است؛ اما با گسترش دامنه مصرف، بروز وابستگی جسمی و روانی، و افزایش شمار معتادان، ضرورت وضع محدودیت‌ها و مجازات‌ها پدیدار شد. قوانین کیفری فعلی ایران، به موجب اصلاحات سال ۱۳۸۹ قانون مبارزه با مواد مخدر، طی مواد ۴ و ۸ طیفی از مواد طبیعی (مانند بنگ، چرس، گراس، تریاک و مشتقات آن) و صنعتی غیر دارویی (مانند هروئین، مرفین، کوکائین و روان‌گردان‌هایی چون شیشه و اکستازی) را مشمول احکام کیفری قرار داده است. جرائم مرتبط با مواد مخدر، امروزه به عنوان یکی از شاخه‌های تخصصی و فنی حقوق کیفری مطرح بوده و ماهیتی چندوجهی و پیچیده دارند. این جرائم را می‌توان در سه طبقه عمده دسته‌بندی کرد: الف) مصرف و اعتیاد، ب) قاچاق، و ج) جرائم وابسته به مصرف و قاچاق. استعمال مواد مخدر، در ساده‌ترین شکل، از طریق کشیدن، خوردن یا تزریق صورت می‌گیرد، اما زمانی که تکرار این مصرف به وابستگی بدنی یا روانی منجر شود، وضعیت اعتیاد شکل می‌گیرد. وابستگی جسمی با بروز علائم محرومیت و ناراحتی شدید همراه است و وابستگی روانی در قالب میل مقاومت‌ناپذیر به تکرار مصرف ظهور می‌کند. از منظر حقوق کیفری، هرچند میان «مصرف» و «اعتیاد» تفاوت ماهوی قائل نشده‌اند، اما در حوزه جرم‌شناسی این تمایز واجد اهمیت بنیادین است، چرا که اعتیاد غالباً زمینه‌ساز ارتکاب جرائم دیگری همچون سرقت، خشونت بدنی و جرائم جنسی می‌شود. بدین‌سان، قانون‌گذار در اصلاحیه سال ۱۳۷۶ قانون مبارزه با مواد مخدر، ضمن پذیرش این تمایز، هر دو رفتار را مشمول جرم‌انگاری قرار داده است. (آقا بابایی و رضایی زادفر، ۱۳۹۳: ۶-۴) مسلماً بخش قابل توجهی از مواد مخدر وارد شده به کشور، که عمدتاً شامل تریاک، هروئین و حشیش است، برای مصرف داخلی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ با این حال، موادی مانند مورفین معمولاً در اوزان بالا وارد کشور می‌شوند تا

پس از تبدیل به هروئین، به کشورهای اروپایی ترانزیت کردند. سودآوری قاچاق مواد مخدر انگیزه قوی برای افراد ایجاد می کند تا به منظور تصاحب سریع ثروت های کلان، وارد فعالیت های قاچاق شوند. افزون بر این، درآمد حاصل از تجارت غیرقانونی مواد مخدر چنان قدرت آفرین است که می تواند حتی بر کارکرد نهادهای سیاسی و اقتصادی کشورها نیز تأثیر بگذارد. بر اساس داده های موجود، گردش مالی مرتبط با تولید، ترانزیت و توزیع مواد مخدر پس از تجارت اسلحه در جهان بیشترین رقم سالانه را به خود اختصاص داده و حتی از درآمدهای نفتی نیز فراتر رفته است. در سال ۲۰۲۰، تخمین زده شده است که حجم گردش مالی ناشی از فعالیت های اقتصادی مرتبط با مواد مخدر حدود ۳۲۰۰ تا ۱۵۰۰ میلیارد دلار بوده است و با توجه به اینکه سود حاصل از این تجارت به حدود ۳۰ درصد یا بیشتر می رسد، درآمد سالانه حاصل از این فعالیت غیرقانونی چیزی در حدود ۰۵۰ میلیارد دلار برآورد می شود. همچنین، برآوردها نشان می دهد که در سال ۲۰۱۴، یک سوم تا یک پنجم درآمد گروه های جنایتکار سازمان یافته بین المللی از راه فروش مواد مخدر به دست آمده است. (مهر، ۱۳۹۹: ۳۲۶) ایران به دلیل هم جوار بودن با کشورهای بزرگ تولید و قاچاق مواد مخدر، یعنی هلال طلایی افغانستان و پاکستان، به عنوان مسیر ترانزیت مواد مخدر به بازارهای اروپایی مورد استفاده قرار می گیرد و درگیر این پدیده شده است. مسیر ایران برای ترانزیت مواد مخدر به اروپا کوتاه ترین و آسان ترین مسیر محسوب می شود و همواره مقدار زیادی مواد مخدر وارد کشور می شود. قاچاق مواد مخدر تجارت غیرقانونی است که شامل تولید، توزیع و فروش مواد ممنوعه می شود. در حال حاضر، مصرف هروئین جهان شامل جریان سالانه ۴۳۰ تا ۴۵۰ تن هروئین است که بخش عمده آن از تریاک افغانستان تولید می شود و از طریق کشورهای همسایه به صورت قاچاق در سراسر جهان توزیع می گردد. مسیر بالکان و شمالی از جمله کریدورهای اصلی قاچاق هروئین میان افغانستان و بازارهای جهانی است. هیچ عامل منفردی نمی تواند به تنهایی وقوع رفتار مجرمانه، از جمله قاچاق مواد مخدر، را توضیح دهد. عوامل متنوعی در سطح جامعه و خانواده دست به دست هم می دهند تا این آسیب اجتماعی به وجود آید. (گراوند و دلاور، ۱۴۰۱: ۹-۸)

بررسی علل و عوامل بزهکاری زنان

پدیده گرایش زنان به ارتکاب جرم در بستر اجتماعی، نه صرفاً حاصل انتخاب فردی بلکه برآیند برهم کنش پیچیده عوامل خانوادگی، روانی، اقتصادی، فرهنگی و ساختاری است. زندگی در خانواده هایی با پیشینه مجرمانه یا رفتارهای ناهنجار، از نخستین و مهم ترین بسترهای اجتماعی-روانی ارتکاب جرم در میان زنان است. حضور والدین، خواهران، برادران یا بستگان درجه اول با سابقه کیفری، نه تنها عادی سازی رفتارهای غیرقانونی را تسهیل می کند، بلکه الگویی ناهنجار از روابط و ارزش ها را در محیط خانواده بازتولید می نماید. این الگو، با تضعیف مرزهای هنجاری و مشروعیت بخشی به رفتارهای ضدقانونی، زمینه را برای پذیرش و تکرار آنها در نسل بعد فراهم می آورد. عامل مؤثر دیگر، پیوندهای زناشویی با همسران مجرم است. در بسیاری از موارد، زنان با وجود تربیت در خانواده های نسبتاً هنجارمند، در اثر روابط عاطفی، فشار روانی یا حتی اجبار فیزیکی از سوی همسر، به مشارکت در فعالیت های غیرقانونی کشانده شده اند. از منظر روان شناختی و تجربه زیسته، خشونت و آزار جنسی چه در کودکی و چه در بزرگسالی نقش محوری در مسیر انحرافی این زنان داشته است. تجربه های مکرر خشونت کلامی، جسمی و جنسی، به ویژه از سوی والدین، بستگان یا همسران، آسیب های عمیق روانی بر جای گذاشته که اغلب با حس بی ارزشی، ناتوانی در دفاع از خود و وابستگی بیمارگونه به دیگران همراه است. این تجربه ها غالباً چرخه ای معیوب ایجاد می کند که در آن خشونت و آسیب پذیری، یکدیگر را بازتولید می کنند و امکان فاصله گرفتن از محیط های جرم را کاهش می دهند. عوامل اقتصادی نیز در این فرآیند نقشی انکارناپذیر دارند. فقر مزمن،

بیکاری، نبود فرصت‌های شغلی پایدار و زندگی در محلات حاشیه‌ای با تراکم بالای جرم، نه تنها محدودیت‌های معیشتی ایجاد می‌کنند بلکه زنان را به سمت پذیرش نقش‌های پرخطر برای تأمین نیازهای زندگی سوق می‌دهند. این امر به‌ویژه در مواردی که زنان به علت طلاق، فوت یا ترک همسر، سرپرستی خانوار را برعهده گرفته‌اند، تشدید می‌شود و خطر ورود به فعالیت‌های غیرقانونی به عنوان راهبرد بقا را افزایش می‌دهد. در کنار این موارد، فقدان آگاهی حقوقی و ناآشنایی با قوانین نیز، به‌ویژه در زنان با سطح تحصیلات پایین، شرایط مساعدی برای ارتکاب جرم فراهم می‌کند. ناآگاهی از پیامدهای قانونی رفتارهای مجرمانه یا عدم شناخت از ظرفیت‌های قانونی برای حمایت از خود در برابر خشونت، موجب می‌شود که برخی زنان ناخواسته یا ناآگاهانه وارد مسیر بزهکاری شوند. نهایتاً، برخی ویژگی‌های شخصیتی نظیر ماجراجویی، ریسک‌پذیری و تمایل به شیوه‌های پرخطر زندگی، هرچند در اقلیتی از زنان مشاهده می‌شود، اما می‌تواند نقش تسهیل‌کننده‌ای در پذیرش مسیرهای انحرافی ایفا کند. چنین گرایش‌هایی، هنگامی که با شرایط اقتصادی و اجتماعی نامطلوب و شبکه‌های دوستی منحرف همراه شود، به‌طور معناداری احتمال ارتکاب جرم را افزایش می‌دهد. بنابراین، تحلیل چندسطحی این پدیده نشان می‌دهد که گرایش زنان به ارتکاب جرم نه یک عامل منفرد بلکه حاصل هم‌افزایی آسیب‌های خانوادگی، تجربه خشونت، فشارهای اقتصادی، کمبود آگاهی حقوقی و ساختارهای اجتماعی نابرابر است. (میرحسینی، ۱۳۹۵: ۱۳۶-۱۲۴)

عوامل و اختلالات شخصیتی و فردی

تحقیقات روان‌شناختی نشان می‌دهد که بزهکاری زنان با مجموعه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی قابل تبیین است. یکی از این ویژگی‌ها، سرسختی روانشناختی است که ترکیبی از باورهای فرد در مورد خود و جهان اطراف او محسوب می‌شود و ظرفیت فرد برای دسترسی به منابع لازم جهت مقابله با فشارها و استرس‌ها را افزایش می‌دهد. شواهد نشان می‌دهد که میزان سرسختی روانشناختی در بزهکاران نسبت به افراد عادی کمتر است و تضادهای خانوادگی به‌ویژه با والدین، تأثیر قابل توجهی بر رفتار اجتماعی و گرایش به ارتکاب بزه دارد. ویژگی دیگر مرتبط با بزهکاری، خوداثربخشی است که قضاوت فرد درباره توانایی خود برای مواجهه مؤثر با موقعیت‌ها را منعکس می‌کند. کاهش کنترل فردی یا محدودیت‌های محیطی می‌تواند منجر به واکنش‌هایی مانند اضطراب، افسردگی، رفتار سلطه‌گرانه و مقابله جسورانه شود و نشان می‌دهد که خوداثربخشی نقش تعیین‌کننده‌ای در عملکرد اجتماعی و گرایش به رفتارهای مجرمانه دارد. درون‌گرایی و برون‌گرایی نیز از عوامل مؤثر بر رفتارهای بزهکارانه محسوب می‌شوند. افراد درونگرا با تمرکز بر خود و نگرش ذهنی، آمادگی بیشتری برای کنترل رفتارهای پرخطر دارند، در حالی که افراد برون‌گرا با نگرش عینی و توجه به محیط، ظرفیت کمتری برای کنترل نفس از خود نشان می‌دهند. این ویژگی‌ها به‌ویژه در دختران بزهکار مشاهده می‌شود که برون‌گراتر، هیجان‌طلب‌تر و حساس‌تر هستند. سلطه‌گری یکی دیگر از ویژگی‌های شخصیتی است و به معنای توانایی فرد برای اعمال نفوذ و تحمیل نظر خود بر دیگران است. افراد با تیپ سلطه‌گرانه معمولاً رفتارهای دیگرآزار، بزهکارانه یا مستبدانه از خود بروز می‌دهند و نیاز به کنترل محیط و واکنش به محدودیت‌ها می‌تواند آنان را به بزهکاری سوق دهد. کمال‌گرایی نیز نقش مؤثری در بزهکاری دارد؛ افرادی که معیارهای عملکردی بالایی برای خود و دیگران دارند، در مواجهه با واقعیت دچار مشکلات روانی و رفتاری می‌شوند و تمایل به خشم و رفتارهای پرخطر در آنان افزایش می‌یابد. در نهایت، خطرپذیری و هیجان‌طلبی از عوامل شخصیتی شناخته‌شده در گرایش به بزهکاری هستند. این ویژگی شامل جستجوی تجربه‌های متنوع و پیچیده و میل به اقدام به خطرهای جسمانی، اجتماعی و قانونی به‌منظور کسب تجربه است. شواهد نشان می‌دهد که

خطرپذیری و هیجان‌طلبی با رفتار بزهکارانه زنان ارتباط مثبت دارد و تحلیل این ویژگی‌ها می‌تواند زمینه‌ساز طراحی برنامه‌های پیشگیری و اصلاح رفتار مؤثر باشد. (صفر زاده، ۱۳۸۸: ۸۶-۸۴) اختلالات شخصیتی نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر نظام ادراکی و شناختی افراد ایفا می‌کنند و قوای قضاوت و تصمیم‌گیری آنان را دچار اختلال می‌سازند، به گونه‌ای که زمینه را برای بروز رفتارهای بزهکارانه فراهم می‌آورند. با وجود اینکه مجموعه مشخص و ثابتی از ویژگی‌های شخصیتی برای بزهکاران تعریف نشده است، مطالعات نشان می‌دهند که شایع‌ترین ویژگی‌ها شامل جسارت و بی‌اعتنایی نسبت به مراجع قدرت، انگیزه پیشرفت پایین، خشمگینی، بدگمانی، احساس بی‌کفایتی، طردشدگی عاطفی و نیاز شدید به ابراز وجود است. اختلالات شخصیتی موجود را می‌توان در سه طبقه کلی طبقه‌بندی کرد: اختلالات بیگانه و عجیب و غریب، اختلالات هیجانی و نمایشی، و اختلالات مبتنی بر ترس و دلوپسی. در این میان، اختلالات پارانوئید، اسکیزوئید و شخصیت ضداجتماعی یا جامعه‌ستیز بیشترین شیوع را در میان بزهکاران دارند. اگرچه بزهکاری‌ها گستره‌ای وسیع از انحرافات جنسی تا اعتیاد را شامل می‌شوند، اما در متون روانشناسی و روانپزشکی، اختلالات شخصیتی و اجتماعی به صورت جداگانه مورد مطالعه قرار گرفته و عمدتاً تمرکز بر شخصیت‌های ضداجتماعی بوده است. در میان اختلالات شخصیتی زنان، اختلالات نمایشی و ضداجتماعی بیشترین ارتباط را با رفتارهای بزهکارانه نشان می‌دهند و می‌توانند رفتارهای مجرمانه را در نسل‌های بعدی نیز تقویت کنند. شخصیت ضداجتماعی، که با نام‌های مختلفی چون روان‌دردمندی، جامعه‌ستیزی یا کژخویی نیز شناخته می‌شود، الگوهای رفتاری مشخصی دارد که از شرارت و اعمال ضد اجتماعی در دوران کودکی و اوایل نوجوانی آغاز شده و به اختلالات شدید در روابط خانوادگی، تحصیل، اشتغال و ازدواج در بزرگسالی منجر می‌شود. به طور کلی، اختلالات شخصیتی، با ایجاد اختلال در قضاوت و کنترل هیجانات، ظرفیت فرد را برای تعامل سازنده با محیط کاهش می‌دهند و زمینه بروز رفتارهای بزهکارانه و ناکارآمدی اجتماعی را فراهم می‌آورند. تحلیل این اختلالات به‌ویژه در زنان، نقش مهمی در درک علل بزهکاری، طراحی برنامه‌های پیشگیری و اصلاح رفتار و مدیریت آسیب‌های اجتماعی دارد. (صفرزاده، ۱۳۸۸: ۸۷)

عوامل خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی

نقش اجتماعی و تربیتی زنان به‌ویژه در مقام مادری، یکی از ارکان اساسی خانواده و جامعه محسوب می‌شود و ارتکاب جرم توسط آنان، آثار منفی گسترده‌ای بر این دو نهاد بزرگ اجتماعی برجای می‌گذارد. نبود مادران در خانواده به دلایل مختلف مانند فوت، طلاق، زندان یا خود بزهکاری، موجب اختلال در فرآیند تربیتی فرزندان شده و زمینه را برای گرایش نوجوانان و جوانان به رفتارهای انحرافی فراهم می‌آورد. مطالعات نشان می‌دهد که حتی در شرایطی که زنان با وضعیت اجتماعی و اقتصادی مشابه زندگی می‌کنند، تفاوت در حضور حمایت‌های اجتماعی و خانوادگی می‌تواند منجر به رفتارهای متفاوت شود. به عنوان مثال، زنانی که تحت پوشش نهادهای حمایتی مانند سازمان‌های امدادی یا بهزیستی قرار دارند، با وجود مواجهه با مشکلات مالی، کمتر مرتکب جرم می‌شوند، در حالی که زنانی که چنین حمایت‌هایی دریافت نمی‌کنند، برای تأمین نیازهای اقتصادی خود دست به اقدامات مجرمانه، از جمله خودفروشی، می‌زنند. این یافته‌ها حاکی از اهمیت نقش حمایت‌های اجتماعی در کاهش فشار اقتصادی و پیشگیری از بزهکاری زنان است و نشان می‌دهد که محرومیت اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند تمامی رفتارهای انحرافی را توضیح دهد. عوامل خانوادگی نیز نقش مهمی در بزهکاری زنان ایفا می‌کنند. همگسختگی خانواده، اختلاف والدین و مشاجرات خانوادگی می‌تواند زمینه‌ساز انحراف در زنان شود، اما مطالعات نشان می‌دهد که صرف تجربه نابسامانی خانوادگی کافی نیست و برخی زنان تحت چنین شرایطی

بزهکار نمی‌شوند. نقش همسران در رفتارهای بزهکارانه زنان به‌ویژه زمانی که همسران معتاد یا بزهکار هستند، برجسته می‌شود؛ این همسران علاوه بر مصرف منابع مالی خانواده برای مواد مخدر، زنان را وادار به اقدامات خلاف برای تأمین نیازهای خود می‌کنند. این امر تأییدی بر نظریه‌های همنشینی افتراقی و یادگیری اجتماعی است که بر تأثیر روابط نزدیک و همسران بزهکار در گرایش زنان به جرم تأکید دارد. عوامل محیطی و اجتماعی نیز به‌عنوان مؤلفه‌های بالقوه بزهکاری زنان مطرح هستند. زندگی در مناطق حاشیه‌ای شهر، فقدان امکانات مناسب آموزشی و شغلی، شرایط اقتصادی دشوار و تراکم جمعیتی، همگی با افزایش احتمال ارتکاب جرم مرتبط دانسته شده‌اند. نظریه‌های فرصت افتراقی و انحراف فرهنگی بیان می‌کنند که شرایط محیطی و خرده‌فرهنگ‌های خاص، زمینه‌ساز شکل‌گیری رفتارهای انحرافی می‌شوند و جامعه‌شناسان نشان می‌دهند که میزان بزهکاری در محلات فقیرنشین و مناطق شهری پرجمعیت بیشتر است. با این حال، پژوهش‌ها نشان می‌دهد که حتی در چنین شرایط محیطی و اقتصادی، برخی زنان مرتکب جرم نمی‌شوند، که این امر اهمیت عوامل محافظتی، از جمله حمایت‌های اجتماعی و خانوادگی، را برجسته می‌سازد. بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر بزهکاری زنان نشان می‌دهد که علاوه بر وضعیت اقتصادی و همسران بزهکار یا معتاد، دیگر متغیرها مانند دسترسی به حمایت‌های اجتماعی و خانوادگی، شبکه‌های ارتباطی و همنشینی با افراد غیر بزهکار، نقش مؤثری در جلوگیری از رفتارهای انحرافی دارند. حمایت‌های اجتماعی و اقتصادی نه تنها فشار برای تأمین نیازهای زندگی را کاهش می‌دهد، بلکه امکان بازسازی اجتماعی و جلوگیری از ورود زنان به چرخه بزهکاری را فراهم می‌کند. بنابراین، ایجاد ساختارهای حمایتی مؤثر و تقویت نقش نهادهای اجتماعی و دولتی، به‌ویژه در تأمین نیازهای زنان سرپرست خانوار، از اهمیت حیاتی در پیشگیری از بزهکاری آنان برخوردار است و می‌تواند هزینه‌های اجتماعی ناشی از جرم، از جمله ناامنی، برخورد قانونی و سایر آسیب‌های اجتماعی را به میزان قابل توجهی کاهش دهد. (شایگان و معتمدی، ۱۳۹۳: ۱۹۳-۱۹۰) فرهنگ یک جامعه در تمامیت خود از ارزش‌ها، هنجارها، نهادهای اجتماعی و سایر عناصر به هم پیوسته و منسجم تشکیل می‌شود. تغییر در هر یک از اجزای این مجموعه، می‌تواند موجب ایجاد تنش و فشار در سایر بخش‌ها شود و تعادل و هماهنگی میان عناصر فرهنگی را مختل کند؛ نتیجه این امر پدید آمدن پس‌افتادگی فرهنگی یا تأخیر فرهنگی است. پس‌افتادگی فرهنگی زمانی رخ می‌دهد که تحولات سریع و شتاب‌آلود نظیر اختراع، نوآوری، رشد جمعیت یا ظهور هر پدیده جدید، سازش و تطابق اجتماعی را دشوار می‌سازد و هماهنگی میان جنبه‌های مختلف فرهنگ را بر هم می‌زند. این پدیده می‌تواند زمینه بروز بحران‌های فرهنگی و اجتماعی را فراهم آورد، به‌ویژه در جوامع در حال توسعه که سرعت تغییرات با ظرفیت تطبیق فرهنگی همخوانی ندارد. آثار پس‌افتادگی فرهنگی بیشترین تأثیر خود را بر اقشار آسیب‌پذیر جامعه، به‌ویژه زنان، می‌گذارد. انتظارات فرهنگی از زنان تغییر می‌کند و گاهی آنان را به سمت رفتارهایی سوق می‌دهد که با معیارهای انسانی و اخلاقی مغایرت دارد. در برخی موارد، رفتارهای نادرست یا نقض‌کننده حقوق دیگران به دلیل تکرار مداوم، کوچک شمرده شدن یا دلایل اجتماعی دیگر، در جامعه به‌عنوان بزه تلقی نمی‌شوند. در چنین شرایطی، تمایز میان فرد بزهکار و فرد عادی دشوار می‌گردد و عملکردهایی که اصول انسانی را نقض می‌کنند، همچنان از نظر عمومی و اجتماعی پنهان باقی می‌مانند. به عنوان مثال، دروغ گفتن در جامعه ممکن است به‌عنوان بزه شناخته نشود و فرد خاطی همچنان سالم تلقی شود یا زنی که برای افزایش فروش فروشگاه خود از شخصیت زنانه به شکل تبلیغاتی استفاده می‌کند، به‌عنوان بزهکار شناخته نشود. این مسئله به‌ویژه در جوامع صنعتی و در حال توسعه، یک چالش جدی و پیچیده اجتماعی محسوب می‌شود که

پیامدهای آن شامل افزایش آسیب پذیری، کاهش کنترل اجتماعی و ابهام در تعریف رفتارهای بزهکارانه است. (صفرزاده، ۱۳۸۸: ۸۸-۸۹)

تاثیر جنسیت در ارتکاب جرم و گرایش زنان به جرایم مرتبط به مواد مخدر

هنگامی که پای جرم به میان می آید، زنان و مردان تفاوت های بارزی از نظر نوع، میزان و نحوه مشارکت دارند که ریشه در نحوه برخورد جامعه با آنان و جایگاه جنسیتی شان دارد. بررسی ها نشان می دهد که زنان به طور کلی نسبت به مردان کمتر مرتکب جرم می شوند؛ این پدیده که با عنوان «شکاف جنسیتی» شناخته می شود، موضوعی است که جرم شناسان و جامعه شناسان در طول زمان مورد توجه قرار داده اند. تحلیل های سنتی جرم شناسی، عمدتاً مبتنی بر جریان های مردانه و داده های آماری رسمی بوده است و از این منظر، رفتار بزهکارانه زنان یا نادیده گرفته شده و یا به طور تحریف شده مورد ارزیابی قرار گرفته است. این رویکرد مردسالارانه مورد نقد فمینیست ها قرار گرفته و استدلال شده است که مطالعه زنان از زاویه ای مردمحور، تصویری ناقص و مغرضانه از جرم ارائه می دهد و توانایی درک واقعی رفتارهای بزهکارانه زنان را محدود می کند. جرم زنان اغلب با ویژگی های جنسیتی و عوامل اجتماعی-اقتصادی آنان مرتبط است و به همین دلیل، بسیاری از جرایم زنان ماهیت متفاوتی از جرایم مردان دارند. قربانیان جرایم زنان معمولاً اعضای نزدیک خانواده مانند فرزند، همسر یا معشوقه هستند و این جرایم به طور معمول دیرتر آغاز می شوند و کوتاه تر و کمتر آشکارند. علاوه بر این، نقش زنان در جامعه، استانداردهای دوگانه اجتماعی، دسترسی به تکنیک های نوین و فرصت های محدود، همگی بر شکل گیری و میزان ارتکاب جرم توسط آنان تأثیر گذار است. در واقع، برای درک دقیق جرایم زنان، لازم است تحلیل ها و مطالعات به روش های کیفی و با در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی، فرهنگی و جنسیتی آنان انجام شود؛ چرا که داده های آماری رسمی، به دلیل محدودیت در شناسایی، ثبت و گزارش جرایم زنان، به تنهایی نمی توانند بازنمایی کاملی از رفتارهای بزهکارانه آنان ارائه دهند. (کمایی و ابوالحسنی، ۱۳۹۹: ۴۳۶-۴۳۵) تحلیل دقیق نقش زنان و مردان در ارتکاب جرم نشان می دهد که الگوها و نوع مشارکت آنان در اعمال مجرمانه تفاوت های ماهوی دارد. مردان عمدتاً در جرایم خشونت آمیز حضوری گسترده دارند، در حالی که زنان تمایل دارند نقش های غیرمستقیم، واسطه ای یا حمایتی را بر عهده گیرند و در بزهکاری به صورت غیرمستقیم مشارکت کنند. این تمایز ناشی از ویژگی های زیستی و فیزیولوژیک زنان است که توان حضور آنان را در برخی جرایم محدود و در برخی دیگر افزایش می دهد؛ از این رو، جرایمی مانند سقط جنین، قتل نوزاد و سرقت های خرد غالباً با حضور پررنگ زنان همراه است. علاوه بر این، ویژگی های روانشناختی زنان، از جمله حساسیت و عاطفی بودن، به کاهش فراوانی جرایم ارتكابی آنان می انجامد و نشان می دهد که هرگونه مطالعه جرم شناسی که نقش جنسیت را نادیده بگیرد، ناقص و فاقد ارزش تحلیلی خواهد بود. با گسترش حضور زنان در عرصه های اجتماعی و افزایش آزادی های آنان، سهم آنان در بزهکاری نیز روند صعودی پیدا می کند؛ زیرا حضور فعال اجتماعی و کاهش محدودیت های سنتی، فرصت های بیشتری برای مشارکت در اعمال مجرمانه فراهم می آورد. در سال های اخیر، توجه به متغیر جنسیت در مطالعات جرم شناسی اهمیت مضاعف یافته است؛ جایگاه اجتماعی زنان، محدودیت ها و فرصت های مرتبط با جنسیت، تأثیری مستقیم بر ماهیت و شدت مشارکت آنان در بزهکاری دارد. مقایسه جرایم زنان و مردان نشان می دهد که برخی جرایم مختص زنان یا با حضور پررنگ آنان همراه است و همزمان، زنان در تلاشند با اقتباس از الگوهای بزهکاری مردانه، در جرایم خشونت آمیز نیز مشارکت داشته باشند. افزایش اشتغال و مشارکت اجتماعی زنان همراه با کاهش کنترل های سنتی، از عوامل مؤثر در بروز این تغییرات رفتاری است. در نهایت، درک عمیق و توجه نهادهای متولی

امور زنان به یافته‌های جرم‌شناسی با محوریت جنسیت، نقش حیاتی در طراحی سیاست‌های پیشگیری و مداخلات اجتماعی دارد و می‌تواند به کاهش آسیب‌های اجتماعی ناشی از بزهکاری زنان و ارتقای امنیت و سلامت جامعه کمک شایانی کند. (حیدری، ۱۳۹۸: ۳۰۴-۳۰۳) گرایش زنان به جرائم مواد مخدر پدیده‌ای چندبعدی و پیچیده است که تحت تأثیر عوامل فردی، اجتماعی، اقتصادی و روان‌شناختی شکل می‌گیرد. گروه دوستان یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در گرایش زنان به این نوع جرائم است. فرد زمانی در جمع دوستان پذیرفته می‌شود که ارزش‌ها و هنجارهای آنان را بپذیرد و رفتار خود را بر اساس آن تنظیم کند؛ در غیر این صورت، احتمال طرد و جدایی از گروه وجود دارد. بنابراین، زنان برای حفظ تعلق اجتماعی و همسو شدن با هنجارهای گروه دوستان، ممکن است به رفتارهای مجرمانه روی آورند. عامل دوم، ضعف اراده و ویژگی‌های شخصیتی زنان است. زنانی که از عزمی راسخ و اعتماد به نفس کافی برخوردار نیستند، سریع‌تر تحت تأثیر محیط و افراد دیگر قرار می‌گیرند و ارزش‌ها و رفتارهای انحرافی آنان را می‌پذیرند. چنین زنانی اغلب کم‌طاقت، هیجانی و زودباور هستند و به دلیل آسیب‌پذیری روانی، در معرض خطر بیشتری برای گرایش به جرائم مواد مخدر قرار می‌گیرند. وضعیت اقتصادی نامطلوب، سومین عامل تعیین‌کننده است. نبود فرصت‌های شغلی مناسب و فشارهای اقتصادی، انگیزه زنان را برای ورود به فعالیت‌های سودآور غیرقانونی از جمله خرید و فروش مواد مخدر افزایش می‌دهد. مطالعات نشان می‌دهد که سطح تحصیلات و مهارت‌های شغلی بالاتر می‌تواند اثر این عامل را کاهش دهد، زیرا فرصت‌های اقتصادی قانونی و درآمد پایدار فراهم می‌آورد و گرایش به رفتارهای مجرمانه را محدود می‌کند. عامل چهارم، محیط زندگی پر جرم و مناطق جرم‌خیز است. زیست در محله‌هایی که جرائم مواد مخدر امری رایج و پذیرفته‌شده تلقی می‌شود، سبب کاهش ترس و بازدارندگی نسبت به ارتکاب جرم می‌شود و انجام این رفتارها را برای زنان آسان‌تر می‌سازد. علاوه بر این، فقدان شناخت کافی نسبت به ماهیت مواد مخدر و پیامدهای قانونی و اجتماعی آن نیز نقش مهمی دارد. سطح پایین آگاهی زنان، ترس و نگرانی آنان از پیامدهای مصرف یا تجارت مواد را کاهش می‌دهد و زمینه‌ساز پذیرش رفتارهای مجرمانه می‌شود. افزایش سطح تحصیلات و آموزش‌های پیشگیرانه، شناخت زنان را از پیامدهای مواد مخدر افزایش داده و اثر محافظتی محسوب می‌شود. عامل ششم، ویژگی‌های شخصیتی ضد اجتماعی است. زنانی که دارای این ویژگی هستند، رفتارهایی را مرتکب می‌شوند که از نظر جامعه نامطلوب است، اما خود آن رفتار را ناپسند یا زیان‌بخش نمی‌دانند. این افراد از طریق روش‌هایی چون دروغ‌گویی، فریب و بهره‌کشی، اهداف شخصی خود را محقق می‌سازند و حقوق دیگران را نادیده می‌گیرند. عامل هفتم، دسترسی به مواد مخدر و سهولت تأمین آن است. برای زنانی که از ابتدای مسیر با مواد مخدر آشنا بوده‌اند، هزینه و زمان دسترسی اهمیت چندانی ندارد و این عامل کمتر در گرایش آن‌ها مؤثر است. سرانجام، نظریه برجسب‌زنی یا واکنش اجتماعی نیز تأثیر دارد؛ بر اساس این دیدگاه، رفتار مجرمانه نه صرفاً ناشی از ویژگی‌های فردی، بلکه محصول تعاملات اجتماعی و تصورات دیگران است. برجسب‌های اجتماعی و انگ‌هایی که جامعه بر فرد می‌زند، می‌تواند هویت مجرمانه او را تقویت کرده و گرایش به جرائم مواد مخدر را افزایش دهد. به طور کلی، گرایش زنان به جرائم مواد مخدر نتیجه ترکیبی از فشارهای اجتماعی، ضعف اراده، شرایط اقتصادی نامطلوب، محیط زندگی پرخطر، فقدان شناخت، ویژگی‌های شخصیتی و فرآیندهای واکنش اجتماعی است. فهم این عوامل می‌تواند راهگشای تدوین سیاست‌های پیشگیرانه و مداخلات اصلاحی هدفمند برای کاهش مشارکت زنان در جرائم مواد مخدر باشد. (قاسمی و کریم زاده اصفهانی، ۱۴۰۰: ۳۲-۳۱)

جایگاه زنان در باندهای مواد مخدر

پدیده حضور زنان در تجارت مواد مخدر در دهه ۱۹۸۰، عمدتاً از طریق گزارش‌های رسانه‌ای درباره زنانی از جامائیکا، آمریکای جنوبی و نیجریه که در بریتانیا و ایالات متحده به عنوان حاملان مواد مخدر دستگیر شدند، مورد توجه قرار گرفت. حاملان مواد مخدر زن، افرادی هستند که به نمایندگی از دیگران مواد مخدر را برای عبور از مرزهای بین‌المللی حمل می‌کنند، چه به دلیل دریافت پاداش مالی، فشار اجتماعی یا تهدیدات احتمالی. با وجود برخی استثناها، پژوهش‌های موجود عمدتاً رویکردی اروپامحور دارند و این زنان اغلب به عنوان بیگانه‌ای خارجی و مشکلی برای نظام‌های حقوقی غربی در زندان‌های اروپایی تصویر شده‌اند. تحقیقات نشان می‌دهند که در حالی که مطالعات مربوط به تجارت مواد مخدر به طور عمده مردمحور است، مطالعات مربوط به حاملان مواد مخدر زنانه است، هرچند زنان تنها حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد کسانی را تشکیل می‌دهند که در هنگام عبور از مرزهای بین‌المللی دستگیر می‌شوند. اکثر پژوهش‌ها نمونه‌هایی کاملاً زنانه دارند و این گرایش، بازتاب پیش‌فرض‌های جنسیتی رایج است که مردان را به عنوان مجرمان داوطلب و زنان را به عنوان قربانیانی ناخواسته تلقی می‌کنند. چون تحقیقات در این زمینه عمدتاً زنان جنوب جهانی را توصیف می‌کنند، فقر غالباً به عنوان عامل اصلی دخالت آن‌ها در قاچاق مواد مخدر بیان می‌شود. به عنوان نمونه، بررسی‌های بر زنان زندانی در نیویورک نشان می‌دهد که زنان فقیر و محروم جامائیکا به عنوان نیروی کاری ارزان و قابل جایگزین در این تجارت مورد بهره‌کشی قرار گرفته‌اند. با این حال، این تنها بخشی از تصویر کلی است، زیرا زنان ممکن است از طریق شبکه‌های خانوادگی، دوستان زن، شبکه‌های معاملاتی یا روابط عاشقانه وارد فعالیت‌های قاچاق شوند و این ارتباطات، بازتابی از تاریخ استعمار و مهاجرت‌های پس از آن است. مطالعات مختلف در کشورهای کارائیب، ونزوئلا، مکزیک، بریتانیا، ایالات متحده، کامبوج، مالزی، استرالیا، تایلند و آفریقای جنوبی نشان می‌دهد که نیاز اقتصادی، تشدید شده توسط فقر و شکنندگی موقعیت اجتماعی، مهم‌ترین عامل دخالت زنان در تجارت مواد مخدر است. با این حال، این بدان معنا نیست که زنان فاقد کشمگری و قدرت انتخاب هستند. پژوهش‌ها در اکوادور نشان داده است که انگیزه‌های عاشقانه و نقش زنان به عنوان همسر، شریک و مادر می‌تواند عامل هدفمند دخالت آنان در تجارت مواد باشد و نیز مفاهیم فرهنگی مهم نظیر عشق و مراقبت در انگیزه‌های زنان نقش قابل توجهی دارند. بر این اساس، دخالت زنان در تجارت مواد مخدر هم محصول نابرابری‌های اجتماعی و ساختاری و هم ناشی از روایت‌های خودشان از نقش‌هایشان در خانواده و جامعه است. تحقیقات عمدتاً به چرایی دخالت زنان در قاچاق مواد مخدر توجه داشته‌اند و کمتر به فعالیت‌های عملی آن‌ها پرداخته‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهند که زنان غالباً مواد با ارزش و در مقادیر بیشتری نسبت به مردان حمل می‌کنند، هرچند جنسیت در کنترل فعالیت حاملان مواد نقش چندانی ندارد و هر دو گروه، مرد و زن، اغلب از حجم واقعی مواد بی‌اطلاع هستند. در نهایت، نقش حامل مواد مخدر به طور بنیادین با فقدان کنترل و آسیب‌پذیری نسبت به بهره‌کشی مشخص می‌شود و این آسیب‌پذیری صرفاً پدیده‌ای جنسیتی نیست. (Fleetwood et al, 2023:249-250)

زنان فعال در این عرصه، همزمان با بازتولید نقش‌های جنسیتی سنتی و نقض هنجارهای رایج جنسیتی مواجه شدند. اکثریت قریب به اتفاق آنان فروش مواد را نه به عنوان راهی برای کسب سبک زندگی پرزرق و برق، بلکه به منزله وسیله‌ای برای تأمین معاش و گذران زندگی روزمره قلمداد کردند؛ هرچند درآمد حاصل از این فعالیت سریع و آسان بود، اما آگاهی کامل از مخاطرات و خطرات ذاتی آن نیز وجود داشت. برخی از این زنان بر این باورند که جنسیتشان می‌توانست در کاهش احتمال مظنون شدن به فروش مواد مؤثر باشد، در حالی که برخی دیگر تجربه کردند که همین

ویژگی، مانعی اضافی در مسیر فعالیتشان محسوب می‌شود. تحلیل نقش‌های جنسیتی در بازار مواد نشان می‌دهد که زنان فعال در این عرصه به سه دسته کلی تقسیم شدند: گروهی زنانگی خود را برجسته کردند تا از شناسایی توسط مقامات پلیسی اجتناب ورزند، زیرا اعتقاد داشتند که به طور سنتی زنان کمتر مظنون به فروش مواد شناخته می‌شدند؛ گروهی دیگر با نمایش ویژگی‌های سنتاً مردانه، نه تنها خود را در برابر تهدیدهای مردانه محافظت کردند، بلکه هنجارهای سنتی جنسیتی را نیز نقض نمودند؛ و گروه سوم، در مواقع ضرورت، همزمان با بازتولید نقش‌های جنسیتی سنتی، ویژگی‌های مردانه را نیز به کار بستند و تجربه فروش چند نوع ماده و فعالیت در محیط‌های چالش‌برانگیزتر را داشتند. علاوه بر جنسیت، عوامل اجتماعی دیگر از جمله نژاد و نوع ماده فروخته شده، تأثیر قابل توجهی بر ادراک خطر و راهبردهای مدیریت آن داشتند. به عنوان مثال، زنان آسیایی نژاد، نژاد خود را به عنوان مزیتی در برابر مظنون شدن می‌دانستند، در حالی که زنان آفریقایی-آمریکایی نژاد، مواجهه با تعارض جنسیت و نژاد را به مثابه مانعی مضاعف تجربه کردند و در نتیجه، اقدامات احتیاطی بیشتری در جریان فروش اتخاذ نمودند. این دیدگاه که نهادهای قضایی آنان را به عنوان «زنان شرور» تلقی خواهند کرد، حساسیت نسبت به مخاطرات را افزایش داد و تدابیر حفاظتی مضاعفی را ضروری ساخت. در نهایت، زنان فروشنده در مواجهه با مخاطرات ناشی از فعالیت‌های خود، غالباً موقعیت‌های اجتماعی منحصر به فردی را تجربه کردند؛ برخی از آنان جنسیت خود را به مثابه ابزاری محافظتی به کار بردند و با اتخاذ رفتارهای هدفمند جنسیتی، امنیت و بقای خود را در محیط‌های اجتماعی و اقتصادی پرخطر حفظ کردند. (Ludwick et al, 2015:715)

علل و عوامل گرایش زنان به ارتکاب جرم مواد مخدر

زنان به دلیل نوع پوشش و ویژگی‌های جسمانی خود، که نسبت به مردان کمتر جلب توجه می‌کند و امکان بازرسی کامل آن‌ها محدود است، توانایی پنهان کردن و جابه‌جایی مواد مخدر را دارند. پوشش کامل و چادر که به عنوان هنجار دینی و اجتماعی در جامعه ایران پذیرفته شده است، زمینه‌ای برای استفاده از این قابلیت در حمل مواد فراهم می‌کند. چادر به عنوان مانعی در مقابل بازرسی‌های مردانه عمل می‌کند و امکان جابه‌جایی مواد را به صورت پنهانی فراهم می‌سازد. برخی زنان از نگاه‌های دلسوزانه و محافظه‌کارانه مردان، تعصبات دینی و فرهنگی، و همچنین همراه داشتن کودکان برای دور زدن بازرسی‌ها بهره می‌برند. حضور کودک یا رفتار مهربانانه می‌تواند مأموران را از ادامه بازرسی منصرف کند و این فرصت برای جابه‌جایی مواد فراهم شود. عوامل اقتصادی و اجتماعی نیز نقش مهمی در گرایش زنان به قاچاق دارند. فقر، بیکاری و فشارهای اقتصادی شدید باعث شده است که جابه‌جایی مواد، به عنوان یک راه سریع برای تأمین نیازهای اولیه زندگی و هزینه‌های خانوادگی، انتخاب شود. در نهایت، قاچاق مواد مخدر در زنان زندانی نتیجه تعامل پیچیده عوامل فردی، خانوادگی، اقتصادی و فرهنگی است. این موضوع نشان می‌دهد که بزهکاری تنها یک اقدام فردی نیست، بلکه محصول فشارهای محیطی، اقتصادی و اجتماعی است که زنان را به سمت اقدامات پرخطر سوق می‌دهد. (سلطانی نژاد و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۲۴-۱۱۸) در دهه‌های اخیر، مشارکت زنان در قاچاق مواد مخدر به طور قابل توجهی افزایش یافته است. با این حال، نقش زنان در این بازارها و به ویژه زنانی که به مقام‌های بالای باند‌های سازمان یافته دست یافته‌اند، اغلب نادیده گرفته شده است. دلایل دخالت زنان در تجارت و قاچاق مواد مخدر و تأثیرات آن بر زندگی آنان، به طور گسترده‌ای مورد غفلت قرار گرفته است. این کم‌توجهی تا حدی ناشی از تمرکز تاریخی بر مردان و خشونت‌های مرتبط با فعالیت‌های غیرقانونی بوده است، که موجب شده مشارکت زنان در بازارهای غیرقانونی به عنوان پدیده‌ای حاشیه‌ای دیده شود و نقش‌های آن‌ها در این عرصه کمتر مورد بررسی قرار گیرد. در بسیاری جوامع، تغییرات اقتصادی و دسترسی زنان به مشاغل

مستقل، تهدیدی برای ساختارهای پدرسالارانه محسوب می‌شود. در چنین شرایطی، مردان که هویت و نقش سنتی خود را در معرض خطر می‌بینند، به فعالیت‌های غیرقانونی روی می‌آورند و خشونت و وفاداری به گروه‌های جنایی را به‌عنوان نمادی از مردانگی برجسته می‌کنند. از سوی دیگر، زنان در این بازارها با خطرات بسیاری مواجه هستند؛ از جمله خشونت، سوءاستفاده، بهره‌کشی و مسئولیت‌های حاشیه‌ای مانند حمل یا نگهداری مواد. با این وجود، برای برخی زنان، مشارکت در تجارت مواد مخدر می‌تواند فرصتی برای کسب استقلال، تجربه هیجان و ماجراجویی، و حتی ارتقای جایگاه اجتماعی باشد. با این حال، این توانمندی‌های فردی هیچ‌گاه نتوانسته است ساختار پدرسالارانه و فرهنگی بزرگتر را تغییر دهد. زنان، حتی هنگامی که موفقیت‌هایی کسب می‌کنند، معمولاً تحت سلطه و قوانین مردسالارانه قرار دارند و در بسیاری موارد، انگیزه‌های آن‌ها برای ورود به این فعالیت‌ها مرتبط با تمایل به خشنودی یا حمایت از یک مرد در زندگی‌شان است. به این ترتیب، حضور زنان در بازارهای غیرقانونی مواد مخدر و جرایم سازمان یافته همواره در تقابل میان توانمندی فردی و محدودیت‌های ساختاری مردسالارانه شکل می‌گیرد و نمادی از تعامل پیچیده قدرت، جنسیت و خشونت در این فضاهاست. (Gillespie et al, 2024: 24-29)

در بسیاری از موارد، زنان درگیر مصرف و قاچاق مواد مخدر با مشکلات مالی و فقدان حمایت اجتماعی مواجه بودند. این محدودیت‌ها، به همراه انگ اجتماعی، آن‌ها را در معرض انواع سوءاستفاده‌ها قرار می‌داد و نقش قربانیان را در چرخه قاچاق تقویت می‌کرد. بسیاری از زنان به عنوان پیک یا واسطه مواد مخدر، به دلیل هنجارهای جنسیتی و نیاز به حمایت مردان، در موقعیت‌های آسیب‌پذیر فعالیت می‌کردند و همزمان از توانایی‌های خود برای بقا در این محیط استفاده می‌کردند. عوامل اجتماعی و گروهی، مانند فشار همسالان، تأثیر قابل توجهی بر گرایش زنان به مصرف و توزیع مواد داشت. نوجوانان و جوانانی که خانواده‌های آن‌ها منابع مالی محدودی داشتند یا نظارت کافی از سوی والدین وجود نداشت، بیشتر به مصرف و قاچاق مواد روی می‌آوردند. علاوه بر این، فقدان مسئولیت‌های اجتماعی و نبود فرزند، زمینه را برای ارتکاب رفتارهای پرخطر و مشارکت در قاچاق مواد فراهم می‌کرد. زنان بدون فرزند یا وابستگی عاطفی کمتر، در معرض ارتکاب قاچاق در شرایط پرخطر و حجم بالاتر قرار می‌گرفتند. عوامل روانشناختی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. اختلالات روانی نظیر اضطراب، افسردگی، بی‌ثباتی عاطفی و عزت نفس پایین با گرایش زنان به مصرف و قاچاق مواد مرتبط بود. تجربه‌های پیشین سوءاستفاده، ناکامی‌های زندگی و فقدان مهارت‌های مقابله‌ای کارآمد، مصرف و توزیع مواد را به مکانیسم جبرانی برای این زنان تبدیل می‌کرد. در عین حال، توانایی‌های شناختی و مهارت‌های حل مسئله برخی زنان، آن‌ها را قادر می‌ساخت تا در شرایط پرخطر قاچاق مواد فعالیت موثری داشته باشند. سبک زندگی، هنجارهای اجتماعی و وابستگی به مواد مخدر نیز در استمرار مشارکت زنان در بازار مواد نقش داشت. زنان وابسته به مواد، برای تأمین نیازهای شخصی و مواجهه با مشکلات زندگی، به سمت فعالیت‌های قاچاق کشیده می‌شدند. به طور کلی، مشارکت زنان در قاچاق مواد مخدر نتیجه تعامل پیچیده‌ای از عوامل فردی، روانشناختی و اجتماعی است که شرایط اقتصادی، ساختار خانوادگی، فشار همسالان و محدودیت‌های قانونی، در آن تأثیرگذار بوده‌اند. (DINA et al, 2021: 103-105)

تشدید مجازات در صورت سردستگی و ارتکاب جرم به صورت سازمان یافته

ارتکاب جرم به صورت زنجیره‌ای و سازمان یافته، به‌ویژه در زمینه مواد مخدر، دارای آثار ویژه‌ای بر مسئولیت کیفری اعضای گروه و به‌ویژه سردسته آن است. تبصره ماده ۵ مصوبه مبارزه با مواد مخدر مقرر می‌دارد که مرتکبین جرایم مذکور در صورتی که به صورت زنجیره‌ای عمل کرده باشند و مواد برای مصرف داخلی باشد، مشمول مجازات‌های ماده ۴

خواهند بود و در غیر این صورت به مجازات‌های ماده ۵ محکوم می‌شوند. هرچند قانونگذار تعریفی صریح برای ارتکاب جرم به صورت زنجیره‌ای ارائه نکرده است، می‌توان این نوع ارتکاب را در چارچوب ارتکاب جرم به صورت گروه سازمان‌یافته بررسی کرد. در این فرض، تشدید مجازات به دلیل شدت خطر حاصل از عمل گروهی اعمال می‌شود، ولی میزان تشدید با توجه به مقدار مواد مخدر موضوع جرم تعیین خواهد شد و دادگاه به جای استناد به ماده ۵، به ماده ۴ استناد می‌کند که مجازات شدیدتری پیش‌بینی کرده است. از این‌رو، تبصره ماده ۵ حکم خاص خود را حفظ کرده و ماده ۴ قانون مجازات اسلامی نمی‌تواند به عنوان ناسخ آن تلقی شود. ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی درباره سردهسته گروه‌های مجرمانه، مجازات‌های متفاوتی را بسته به نوع و تعداد جرایم ارتكابی تعیین کرده است. در صورتی که گروه تنها یک جرم مرتکب شود، سردهسته به حداکثر مجازات همان جرم محکوم می‌شود. مطابق تبصره‌های مواد ۲۸ و ۲۹ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، کسانی که نقش سازماندهی، هدایت یا سردستگی گروه را برعهده دارند، حسب مورد به حداکثر مجازات‌های مقرر در بندهای مربوط محکوم خواهند شد که این میزان بسته به ارزش کالای مجاز یا مشروط متفاوت است و می‌تواند از ۹۱ روز تا پنج سال حبس متغیر باشد. در شرایطی که گروه دو یا سه جرم تعزیری مرتکب شده باشد و مجازات این جرایم دارای حداقل و حداکثر باشد، مجازات سردهسته و اعضای گروه یکسان خواهد بود؛ زیرا دادگاه مکلف است به استناد ماده ۱۳۴ برای هر جرم حداکثر مجازات را تعیین و مجازات اشد را اعمال کند. در حالتی که جرایم فاقد حداقل و حداکثر باشند، مجازات اعضای گروه به دلیل افزایش تا یک‌چهارم شدیدتر از مجازات سردهسته خواهد بود، با این حال، شایسته است دادگاه برای سردهسته نیز همان افزایش را لحاظ نماید. اگر گروه بیش از سه جرم تعزیری مرتکب شود، مجازات اعضای گروه ظاهراً شدیدتر خواهد بود؛ زیرا دادگاه موظف است برای هر جرم حداکثر مجازات را تعیین و تا نصف حداکثر اعمال کند و سپس شدیدترین آن را انتخاب نماید. این روش به نظر می‌رسد باید برای سردهسته نیز اعمال شود تا تناسب و عدالت کیفری رعایت شود. در خصوص جرایم مستوجب حد، قصاص یا دیه، سردهسته به حداکثر مجازات معاونت در جرم محکوم می‌شود که معمولاً از سردستگی در جرایم تعزیری کمتر است. در مواردی که سردهسته در نقش شریک جرم نیز فعالیت داشته باشد، مقررات تعدد جرم اعمال شده و تنها مجازات اشد اجرا می‌شود. در جرایمی مانند محاربه و افساد فی الارض، سردهسته بر اساس عنوان محارب یا مفسد فی الارض محکوم می‌شود، که نشان می‌دهد سردستگی می‌تواند در قالب مشارکت مستقیم در جرم نیز اعمال شود و محدود به معاونت نیست. در جرایمی که گروه هم جرایم تعزیری و هم مستوجب حد، قصاص یا دیه مرتکب شده باشد، مجازات سردهسته بر حسب نوع هر جرم تعیین و سپس شدیدترین مجازات اعمال می‌شود. همچنین، در فرضی که شخص هم نقش سردهسته و هم نقش شریک جرم را داشته باشد، مجازات سردستگی و مشارکت همزمان اعمال نمی‌شود و تنها مجازات اشد اجرا خواهد شد. قانونگذار برای معاون مجازات تعزیری درجه یک تعیین نکرده است؛ با این حال، اگر سردستگی در قالب معاونت اعمال شود و جرم ارتكابی توسط گروه، جرم تعزیری درجه یک باشد، مجازات سردهسته نیز تعزیری درجه یک خواهد بود. علی‌رغم تصریح ماده ۱۳۰، امکان اعمال سردستگی در همه جرایم مستوجب حد یا قصاص وجود ندارد و معمولاً در جرایمی مانند محاربه، افساد فی الارض، سرقت مستوجب حد و تجاوز جنسی قابل تصور است، زیرا فرد می‌تواند افراد را سازماندهی و برای ارتکاب جرم هدایت کند، حتی در صورت فقدان عنف. در نهایت، برخلاف برخی نظریات که تصور می‌کنند ماده ۱۳۰ صرفاً مربوط به حالتی است که سردهسته در ارتکاب جرایم گروه مشارکت نداشته باشد، شواهد قانونی و سابقه قانونگذاری نشان می‌دهد که سردستگی می‌تواند هم در قالب معاونت و هم مشارکت مستقیم در جرم اعمال شود. بنابراین، در فرضی

که شخص هم در ارتکاب جرم تعزیری مشارکت کند و هم سردهسته باشد، باید با لحاظ تعدد جرم، مجازات اشد تعیین و تنها یک مجازات اجرا شود تا عدالت کیفری و تناسب مجازات با نقش واقعی فرد در گروه مجرمانه رعایت گردد. (رحمدل، ۱۳۹۸: ۹۵-۹۹)

۵. بحث و نتیجه گیری

تحلیل کیفری نقش زنان بزهکار در باندهای جرایم سازمان یافته، به ویژه در حوزه جرائم مواد مخدر نشان می دهد که:

- حضور زنان در این ساختارهای مجرمانه پیچیده، فراتر از یک نقش فرعی یا تبعی است و غالباً با ویژگی ها و انگیزه های خاص اجتماعی، اقتصادی و روانی همراه است.

- زنان در این باندها غالباً نقش های متنوع و چندلایه ای ایفا می کنند که می تواند شامل حمل و نقل مواد، واسطه گری، پنهان سازی و گاهی هدایت بخشی از عملیات باشد. این نقش ها نه تنها نشان دهنده توانایی عملیاتی زنان در شبکه های سازمان یافته است، بلکه حکایت از پیچیدگی های اجتماعی و ساختاری دارد که آنان را به مشارکت در چنین جرمی سوق می دهد.

- بررسی سوابق کیفری، وضعیت اقتصادی و سطح تحصیلات زنان بزهکار نشان می دهد که محرومیت های اقتصادی و کمبود فرصت های شغلی مشروع، نقش قابل توجهی در ورود آنان به فعالیت های غیرقانونی ایفا می کند.

- نرخ بالای اعتیاد در میان زنان فعال در جرائم سازمان یافته، نه تنها نشان دهنده تأثیر مستقیم بر ارتکاب جرم است، بلکه تأثیرات روانی و رفتاری این پدیده را نیز بر تعاملات اجتماعی و خانوادگی آنان برجسته می سازد.

- تحلیل نقش خانوادگی زنان بزهکار نیز حاکی از آن است که بزهکاری، اغلب در شبکه های خانوادگی یا گروه های همبسته رخ می دهد و روابط خانوادگی می تواند به شکل مستقیم یا غیرمستقیم زمینه ساز مشارکت آنان در فعالیت های مجرمانه باشد.

- از منظر جرم شناسی و امنیت اجتماعی، مشارکت زنان در جرائم سازمان یافته، به ویژه قاچاق مواد مخدر، تبعات گسترده ای برای جامعه دارد. این اقدامات موجب افزایش احساس ناامنی در محیط های شهری، تضعیف اعتماد عمومی به نهادهای قانونی و ایجاد مخاطرات اجتماعی-اقتصادی می شود.

- پیشگیری از مشارکت زنان در جرائم سازمان یافته نیازمند رویکردی چندبعدی است که هم عوامل فردی و روانی، هم شرایط اقتصادی و اجتماعی و هم چارچوب های خانوادگی را در نظر بگیرد. آموزش، توانمندسازی اقتصادی، حمایت های اجتماعی و ایجاد فرصت های شغلی مشروع، همراه با اقدامات قضایی و کیفری هدفمند، می تواند به کاهش انگیزه ها و ظرفیت زنان برای مشارکت در فعالیت های غیرقانونی کمک کند.

- مشارکت زنان در شبکه های توزیع مواد مخدر، به ویژه در نقش های عملیاتی و پنهان سازی، اغلب با مشارکت در جرائم سرقت توأم است. این همبستگی میان انواع جرائم، نشان دهنده پیچیدگی ساختار باندهای سازمان یافته و ضرورت اتخاذ رویکردهای جامع و بین رشته ای برای مقابله با آنهاست.

- از منظر روان شناختی، تجربیات استرس زا و فشارهای روانی ناشی از زندگی خانوادگی، خشونت خانگی، طلاق یا جدایی از همسر، می تواند باعث ارتکاب عمل مجرمانه شود. بررسی ها نشان می دهد که بسیاری از زنان بزهکار در باندهای سازمان یافته با بحران های خانوادگی و ناپایداری روابط شخصی مواجه بوده اند که این موضوع انگیزه ها و گرایش آنان به جرائم خشونت آمیز را تشدید کرده است.

- باندهای جرائم سازمان‌یافته با بهره‌گیری از ویژگی‌های اجتماعی، روانی و اقتصادی زنان، ساختاری منعطف و مقاوم ایجاد کرده‌اند. این شبکه‌ها از زنان برای پنهان‌سازی عملیات، کاهش ریسک شناسایی و افزایش بهره‌وری عملیاتی بهره می‌گیرند و نقش آنان فراتر از یک مشارکت سطحی است.

با توجه به نتایج به دست آمده، ارائه پیشنهادات برای ارتقای کارآمدی نظام کیفری، پیشگیری از مشارکت زنان در جرائم سازمان‌یافته و افزایش آگاهی اجتماعی ضروری است. این پیشنهادات در سه دسته اصلی ارائه می‌شوند:

پیشنهادهای اجرایی

با توجه به تأثیر گسترده عوامل اقتصادی، عاطفی و روانی بر گرایش زنان به ارتکاب جرائم، طراحی و اجرای برنامه‌های جامع توانمندسازی اقتصادی و شغلی برای زنان امری ضروری است. این برنامه‌ها می‌توانند شامل آموزش مهارت‌های شغلی، دوره‌های توانمندسازی اقتصادی، آموزش‌های حقوقی و آگاهی‌بخشی اجتماعی باشند تا ضمن کاهش انگیزه‌های ورود به باندهای سازمان‌یافته، فرصت‌های قانونی و مشروع جایگزین برای آنان فراهم شود. اطلاع‌رسانی دقیق درباره پیامدهای قانونی و اجتماعی مشارکت زنان در جرائم سازمان‌یافته و ترویج فرهنگ حمایت از زنان آسیب‌پذیر، همراه با آموزش خانواده‌ها برای شناسایی علائم خطر و ارائه حمایت‌های لازم، از ابزارهای پیشگیرانه مؤثر به شمار می‌روند. در نهایت، با توجه به تفاوت‌های نقش زنان و مردان در باندها، سیاست‌ها و رویه‌های کیفری باید انعطاف‌پذیر طراحی شوند تا نقش واقعی و ساختاری زنان در تعیین میزان مسئولیت کیفری و مجازات لحاظ شود. این اقدامات می‌توانند ضمن ارتقای عدالت کیفری، اثر بازدارنده مناسب ایجاد کرده و زمینه را برای اجرای سیاست‌های کیفری هدفمند، متناسب و مبتنی بر شواهد فراهم آورند.

پیشنهادهای نظری و پژوهشی

پژوهش‌های آینده می‌توانند با بهره‌گیری از روش‌های تطبیقی، تفاوت‌ها و شباهت‌های فرهنگی، اجتماعی و قانونی در نقش زنان بزهکار در جرائم سازمان‌یافته را مشخص سازند و الگوهای موفق پیشگیری و مداخله را شناسایی کنند. بررسی نحوه تأثیرگذاری هنجارها و ساختارهای اجتماعی مختلف بر مشارکت زنان در جرائم، می‌تواند درک عمیق‌تری از عوامل مؤثر بر رفتار بزهکارانه آنان ارائه دهد. با توجه به نقش فزاینده فضای مجازی در جذب، سازماندهی و هماهنگی فعالیت‌های باندهای جرائم، ضروری است تحقیقات دقیقی انجام شود تا چگونگی استفاده زنان از این فضاها برای مشارکت در جرائم، شیوه‌های ارتباط و نفوذ آنان در شبکه‌های مجرمانه و راهکارهای پیشگیرانه مرتبط تحلیل شود. علاوه بر این، ایجاد مدل‌های طبقه‌بندی نقش‌ها بر اساس میزان مشارکت و سطح مسئولیت کیفری زنان می‌تواند به قضات و پژوهشگران کمک کند تا در تعیین مجازات‌های متناسب و طراحی سیاست‌های کیفری کارآمد، تصمیمات مبتنی بر شواهد اتخاذ نمایند. پژوهش‌های عمیق در زمینه تأثیر آسیب‌های روانی، تجارب خانوادگی، محرومیت‌های اقتصادی و سایر عوامل زمینه‌ای در گرایش زنان به ارتکاب جرائم، زمینه‌ساز طراحی برنامه‌های پیشگیری هدفمند و مداخلات درمانی و حمایتی خواهند بود. همچنین، ارزیابی اثربخشی برنامه‌های توانمندسازی اقتصادی، آموزشی و روان‌شناختی ویژه زنان، و جمع‌آوری داده‌های آماری و تجربی، می‌تواند پایه‌ای مستحکم برای تصمیم‌گیری‌های سیاست‌گذارانه و تدوین استراتژی‌های مقابله با جرائم سازمان‌یافته ارائه دهد. در مجموع، چنین پژوهش‌هایی نه تنها به فهم بهتر چرخه‌های مشارکت زنان در جرائم کمک می‌کند، بلکه امکان طراحی اقدامات پیشگیرانه، مداخلات حمایتی و سیاست‌های کیفری هدفمند و مبتنی بر شواهد را فراهم می‌آورد.

پیشنهادهای تقنینی

با توجه به اینکه زنان غالباً در حلقه‌های میانی یا انتهایی باند قرار دارند و آسیب‌پذیرترند پیشنهاد می‌شود افشای اطلاعات مؤثر توسط زنان متهم نظیر شناسایی اعضای اصلی، کانال‌های پولشویی یا مخفیگاه‌ها مستقیماً منجر به تعلیق تعقیب یا تبدیل مجازات حبس به اقدامات تأمینی و تربیتی گردد، مشروط بر آنکه سابقه محکومیت مؤثر نداشته باشند. در جرائم سازمان‌یافته، زنان گاهی با وعده اشتغال، ازدواج یا تأمین مسکن جذب می‌شوند. اضافه شدن بندی به ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲) تحت عنوان ربط سازمان‌یافته با بهره‌کشی از زنان که برای اعضای ارشد باند که زنان را به جرم سازمان‌یافته وارد می‌کنند، حداکثر مجازات را به همراه داشته باشد.

۶. منابع و مآخذ

۱. آقا بابایی، حسین و رضایی زادفر، بهناز. (۱۳۹۳). جرم‌انگاری اعتیاد به مواد مخدر در پرتو سلطه پدرسالاری حقوقی، حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۱(۱)، 1-21.
۲. ابراهیمی فرانی، قدرت اله و صیدی، سامان. (۱۴۰۰). مبارزه با جرایم سازمان یافته در پرتوی حمایت از امنیت شهود در حقوق ایران، آمریکا و حقوق کیفری بین‌المللی، پژوهش‌های حقوقی، ۲۰(۴۶)، 55-70.
۳. اکبری، عباسعلی و صادقی، سالار. (۱۳۹۹). ارزیابی سیاست جنایی تقنینی و قضایی ایران در پیشگیری کیفری از جرائم مواد مخدر با تأکید بر مجازات اعدام، رهیافت پیشگیری از جرم، ۳(۴)، 91-114.
۴. ایزدی، نرگس و مهدوی کنی، صدیقه. (۱۳۹۹). دادرسی افتراقی زنان بزهکار از دیدگاه اسلام با نگاهی به جرم‌شناسی فمینیستی، فقه و حقوق خانواده، ۲۵(۷۳)، 49-74.
۵. جربانی، حمید. (۱۳۸۹). بررسی آماری جرایم زنان ایران با تأکید بر محکومیت به حبس، حقوقی دادگستری، ۷۴(۷۲)، ۹۱-۱۱۷.
۶. حسینی، سید محمد، زاهدی، عبدالوحد، حسینی، سید مرتضی. (۱۴۰۲). ارزیابی سیاست کیفری ایران در برابر قاچاق مسلحانه مواد مخدر و روان‌گردان از چشم‌انداز امنیت اجتماعی، حقوق اسلامی، ۲۰(۷۸)، 131-160.
۷. حیدری، ایمان. (۱۳۹۸). بررسی تأثیر جنسیت در ارتکاب جرم با نگاهی ویژه به وضعیت زنان در دهه‌های اخیر، مطالعات حقوقی، ۳(۲۹)، 295-307.
۸. رحمدل، منصور. (۱۳۹۸). رهبری باند مجرمانه و تشدید مجازات، پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، ۷(۱۴)، ۸۳-۱۰۲.
۹. شایگان، فریبا و معتمدی، صدیقه. (۱۳۹۳). بررسی تأثیر عوامل اجتماعی در بزهکاری زنان؛ مقایسه زنان بزهکار با زنان غیر بزهکار تحت پوشش بهزیستی رباط کریم، مطالعات راهبردی زنان، ۱۶(۶۳)، 163-198.
۱۰. شمس ناتری، محمد ابراهیم. (۱۳۸۳). جرائم سازمان‌یافته، فقه و حقوق، شماره ۱، 109-130.
۱۱. صفرزاده، سحر. (۱۳۸۸). زن بزهکار و عوامل شخصیتی و فرهنگی مرتبط با آن، روان‌شناسی فرهنگی زن، ۱(۱)، ۸۱-۹۵.
۱۲. قاسمی، راضیه و کریم زاده اصفهانی، یکتا. (۱۴۰۰). بررسی علل گرایش زنان به جرائم مرتبط با مواد مخدر در شهر اصفهان، حقوق و مطالعات نوین، ۲(۳)، 1-35.
۱۳. کمایی، مریم و ابوالحسنی، سلامه. (۱۳۹۹). تحلیلی بر مقاله جرم یقه صورتی: زنان و جرایمی که در محل کار مرتکب می‌شوند، پژوهش‌های حقوقی، ۱۹(۴۲)، 429-449.

۱۴. گراوند، هوشنگ و دلاور، علی. (۱۴۰۱). فراتحلیل عوامل موثر بر قاچاق مواد مخدر و راهکارهای مقابله با آن طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۶ در تهران، *اعتیاد پژوهی*، ۱۶(۶۴)، ۷-۳۲.
۱۵. گلستانی، محمود و پهلوانی، الهام. (۱۳۹۱). نقش پلیس بین الملل در پیشگیری از جنایات سازمان یافته فراملی در پرتو کنوانسیون پالمو، *دانش انتظامی سمنا*، ۲(۳)، ۱۲۷-۱۴۴.
۱۶. مهرا، نسرین. (۱۳۹۹). پیشگیری وضعی از قاچاق مواد مخدر در گستره جغرافیای انسانی، *نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی*، ۱۲(۲)، ۳۲۱-۳۴۲.
۱۷. میرحسینی، زهرا. (۱۳۹۵). پدیدارشناسی زمینه‌های ارتکاب جرم در زنان، *مددکاری اجتماعی*، ۲(۸)، ۱۱۳-۱۴۷.
18. Dina, M., Gomez, J. M. R., & Rada, C. (2021). Dimensions of crime involving women in drug trafficking: Literature review from dependent behavior to relapse. *Journal of Addiction and Criminal Behavior*, 11(1), 92–116. <http://doi.org/10.26758/11.1.7>
19. Fleetwood, J., & Leban, L. (2023). Women's involvement in the drug trade: Revisiting the emancipation thesis in global perspective. *Deviant Behavior*, 44(2), 238–258. <https://doi.org/10.1080/01639625.2022.2033607>
20. Gillespie, L. J., Jones, S., Kelly, C., & Lynes, A. (2024). Queenpins: An exploratory study of female participation in high-level drug distribution networks. *Trends in Organized Crime*. <https://doi.org/10.1007/s12117-024-09546-0>
21. Guerreiro, A., Gomes, S., & Sousa, P. (2022). Feminist criminology and women in organized crime: A theoretical exercise. *ex aequo*, 45, 45–63. <https://doi.org/10.22355/exaequo.2022.45.05>
22. Ludwick, M. D., Murphy, S., & Sales, P. (2015). Savvy sellers: Dealing drugs, doing gender, and doing difference. *Substance Use & Misuse*, 50(6), 708–720. <https://doi.org/10.3109/10826084.2015.978640>

Criminal Analysis of the Role of Female Offenders in Organized Drug-Related Crimes

Sara Hematbahari ^{*1}
Atefeh Lorkojuri ²

Abstract

This research was conducted with the aim of criminological analysis of the role of female offenders in organized crime rings, focusing on drug-related offenses. The analysis of individual, familial, psychological, and economic factors indicates that economic deprivation, lack of legitimate employment opportunities, prior criminal records, addiction, family crises, and educational limitations are among the most significant drivers of women's propensity towards organized crime. Furthermore, social and cultural structures, gender pressures, and normative constraints play a decisive role in facilitating women's entry into illicit activities. Findings suggest that female delinquency, beyond individual dimensions, is a product of complex interactions between familial structures, the social environment, and economic factors. The research methodology employed in this study is descriptive-analytical and qualitative. The results demonstrated that women in these criminal structures hold roles beyond subsidiary or supportive functions, often participating in network operations in a multi-layered and complex manner. This includes engagement in areas such as intermediation, concealment, coordination, and direction of certain criminal activities. Consequently, based on this research, effective prevention of women's participation in organized crime necessitates a comprehensive and multi-dimensional approach. This approach should encompass education and economic empowerment, social support, enhancement of legal awareness, and targeted judicial actions. The goal is to reduce social harms, strengthen legitimate opportunities for women, and break the cycle of delinquency at both individual and familial levels.

Keywords

Female offenders, organized crime, drug-related offenses

1. M.A. in Criminal Law and Criminology, Islamic Azad University, Lahijan Branch, Lahijan, Iran.

(*Corresponding Author: Hematbaharisara@gmail.com)

2. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Lahijan Branch, Lahijan, Iran. (Email: Atefeh.lorkojuri@iau.ac.ir)